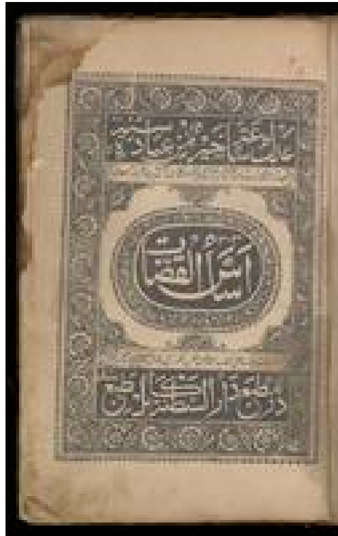
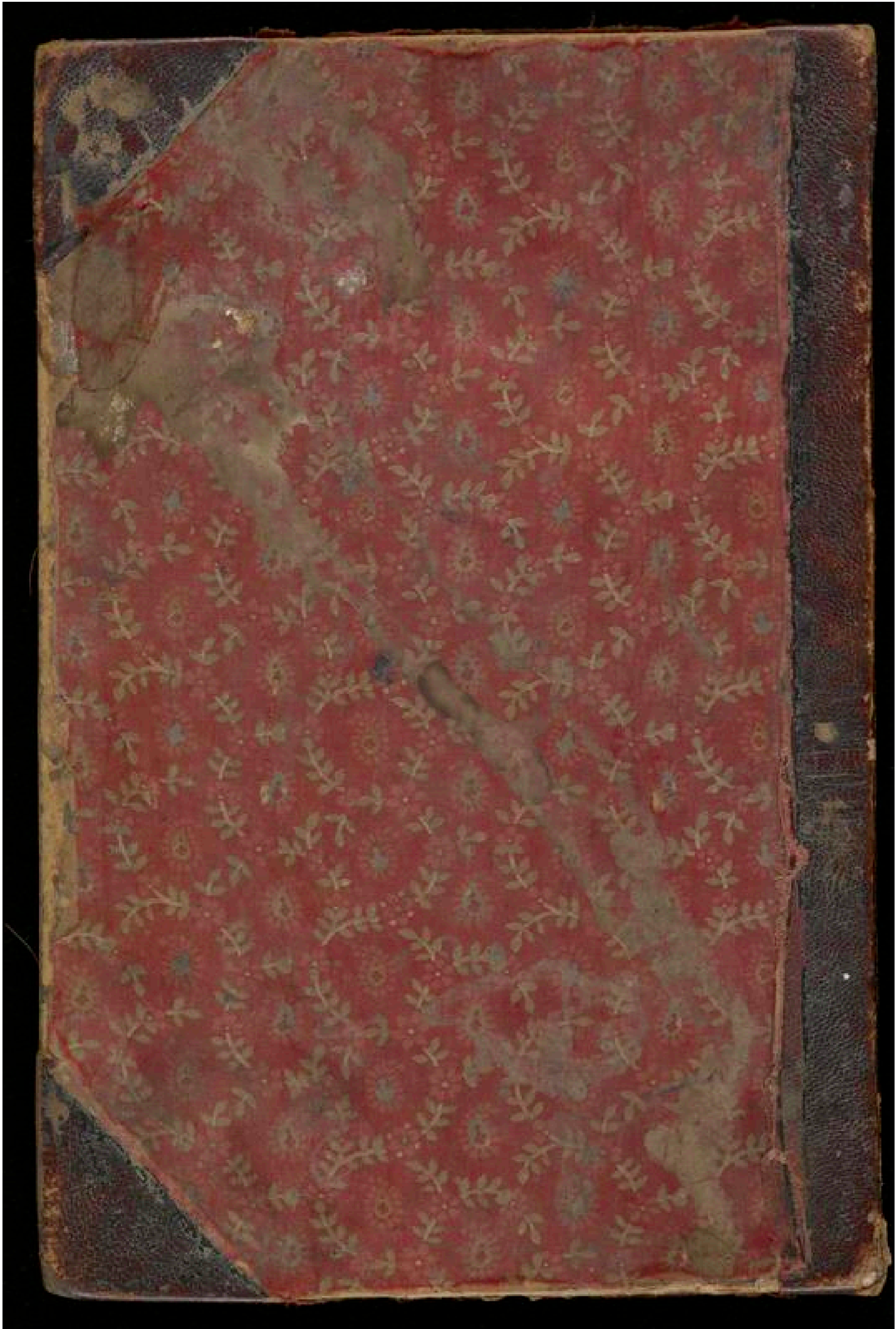




در قاعده ... نقل کنند

۳۲

احوال ...

۴۵

دیگر

۴۷

... [illegible]

قدر ۱۷

۷۰

شهر ربیع الثانی

ده قطعه اقرار نامه بخویند ... امیر شده

نسخه دیگر اقرار نامه بخویند ... امیر افزون شده در شهر جمادی الاول

وصول شده ده قطعه اقرار نامه بخویند ... شده

... در شهر جمادی الثانیه

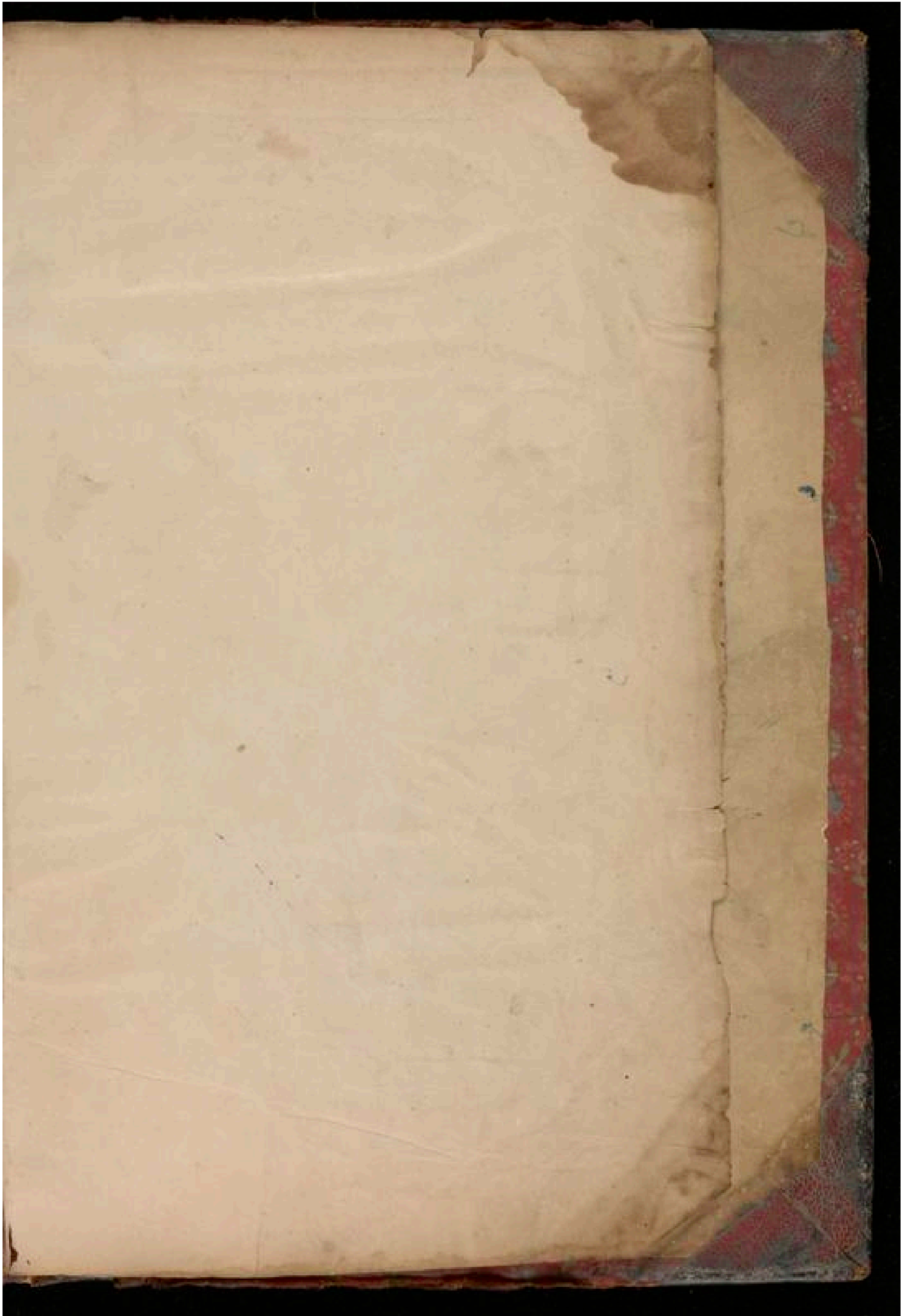
~~بدون [illegible]~~

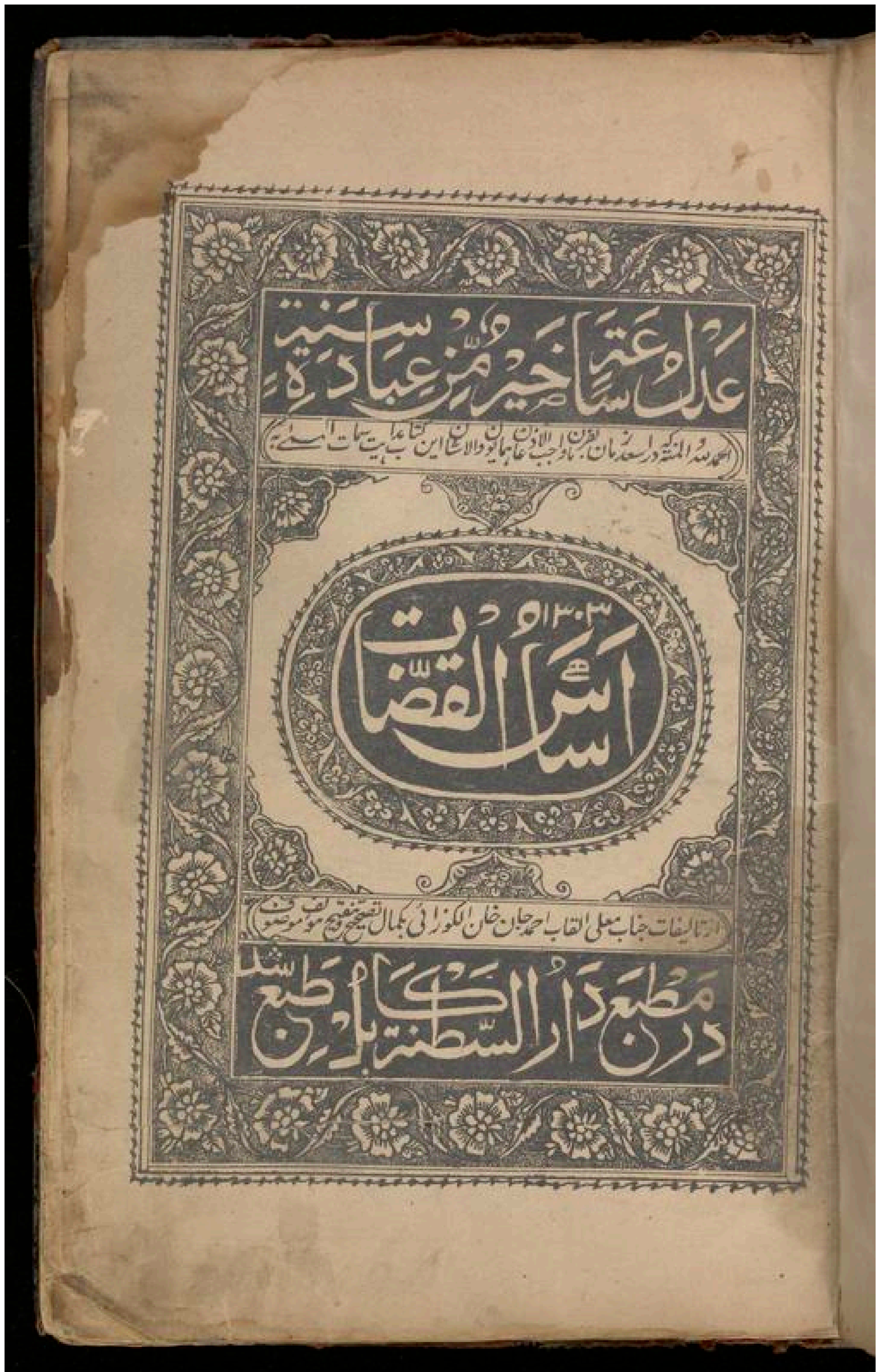
قائمه ۱۵ ۲ ۳

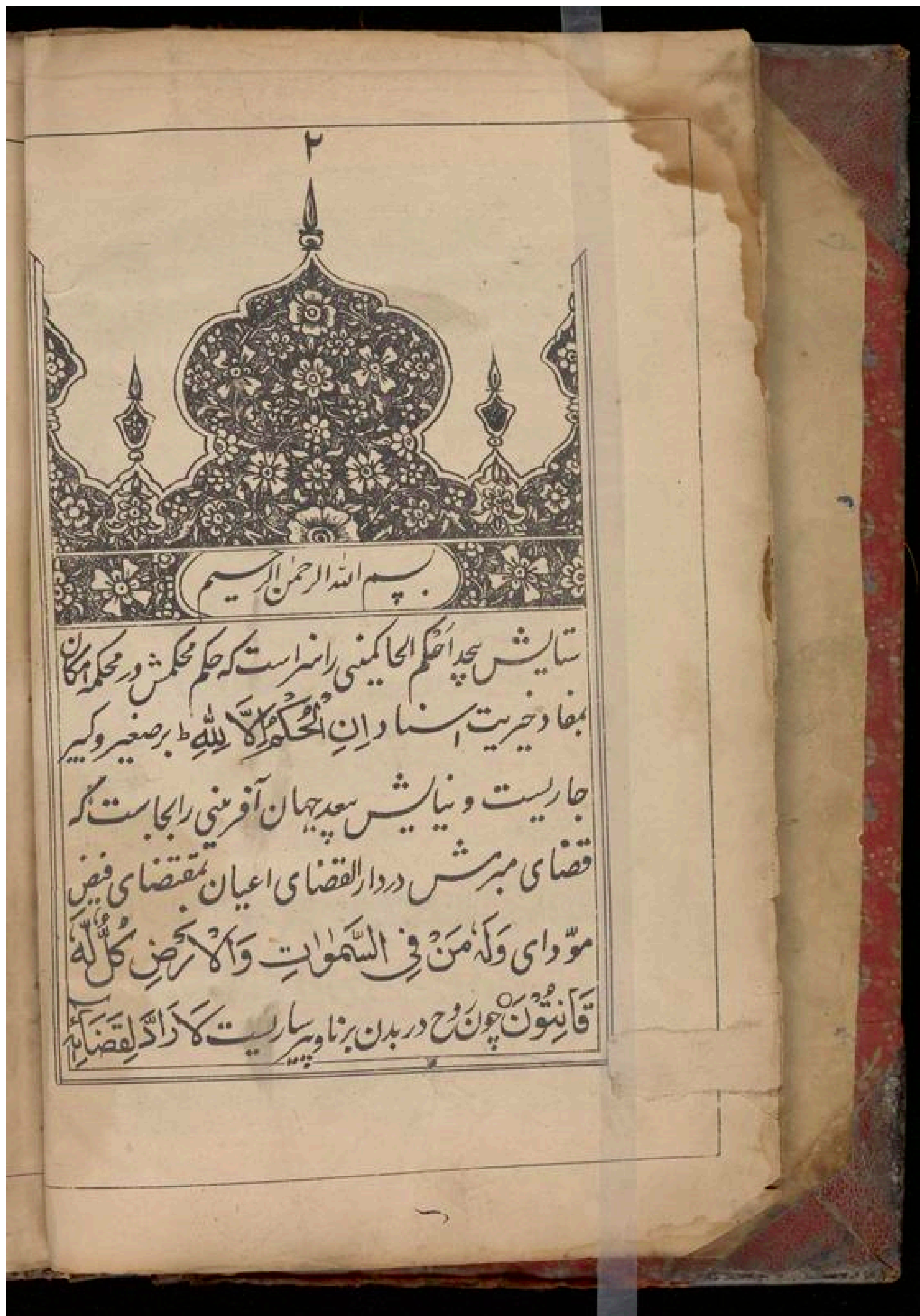
۳۲

مجنون کمرسی

[illegible]




عدل ساعتاً خیر من عبادة سنة
الحمد لله والمنة که در اسعد زمان ... این کتاب هدایت سمات اسمی
۱۳۰۳ه
اساس القضات
از تالیفات جناب معلی القاب احمد جان خان الکوزائی بکمال تصحیح و تنقیح ملقب و موسوم
در مطبع دار السلطنهٔ کابل طبع شد



ستایش بیحد احکم الحاکمینی را سزاست که حکم محکمش در محکمهٔ امکان
بمفاد حجیت اسناد اِنِ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰهِ ط بر صغیر و کبیر
جاریست و نیایش بیحد جهان آفرینی را بجاست که
قضای مبرمش در دار القضای اعیان بمقتضای فیض
مؤدای وَلَهٗ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلٌّ لَّهٗ
قَانِتُوْنَ چون روح در بدن برنا و پیر ساریست لا رادّ لقضائه

وَلَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهٖ خلقت ارض وسما بر سمّو ذات تقدس
آیاتش دعویست مبرهن و رفعت خورشید و ماه بر علوّ
صفات تنزه سماتش دلیلی ست روشن اِنَّ فِی
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لَاٰیٰتٍ لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ
و درود نامعدود بران شاهد انجمن رسالت که باشارت
سراسر بشارت انگشت شهادت دعوی جمیع ادیان
باطله را فاسد و بازار متاع همه ملل زائغه را کاسد ساخته یتیمی که
ناکرده قرآن درست بر مکتب خانه چند ملّت نشسته کار
گذاران قضا و قدر در دیوان ازل توقیع کرامت و جلالت
ذات معالیه الصفاتش را بطغرای وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ
مکمّل و محضر رفعت و سعادت وجود سراسر بهبودش را بامضای

لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ سُجِل نموده اند مُهر شد این نامه
بعنوان تو و ختم شد این خطبه بدوران تو * و رضوان بیپایان بر ارواح
و اشباح اعوانش که در محکمهٔ انصاف اراذل و اشراف
را بمضمون عدالت مشحون اُمرت ان اعدل بین الناس بموقع
نشانیده اند و بفحوای سیاست انتمای اِذا حکمتم بین النّاس
فاحکموا بالعدل مظلومان را از دست ستمگاران رهانیده اند
و رحمت الهی و غفران نامتناهی بر جانهای پاک اِمامان
دین و سالکان مسالک یقین که در اظهار صواب از خطا
طریق جد و اجتهاد سپرده اند و در تطبیق دلیل با مدعا رنجها بر خود
برده اند * هر چار رکن تمکین * هر چار حد و کعبهٔ دین *
علی الخصوص بر آن امام همام عالیمقام متین قرآن ابوحنیفة النعمان

که باشارت سراسر بشارت او کان العلم عند الثریا لنا له
رجال من فارس مشتهر گردیده بمصداق ابوحنیفه سراج امتی بساط
ظلمت و بدعت را از عرصهٔ عالم درنوردیده و بعد برای عالم
آرای اصحاب دانش و ارباب بینش مخفی و محتجب مباد که چون
اعلام دین نبوی پس از آنکه بزور بازوی گذشتگان سر بچرخ برین
می سود روی بانعکاس نهاد و قصور بقصور ملت مصطفوی
بعد از آنکه بمساعی رفتگان سر بگنبد افلاک افراشته بود خاویة
علی عروشها افتاد چشمهٔ دین اسلام که از آبیاری آن عالمی سیراب
بود خشک و بی آب ماند و منبع ملت خیر الانام که خلقی را آب
بروی کار آورد تشانه لامع السراب گشت قوانین و احکامیکه
جهة انتظام معاش و معاد اهل اسلام فی صحف مکرمة مرفوعة

مُطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ از عالم غیب
نازل شده بود بسبب عطالت و اہمال مسلمانان تنظیم نخش ملتهای
بیگانه گردید و شمعیکه بمفا وَاللهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ
إِلَى النُّورِ در خانه خودشان در گرفته بود بخانه شان روشنی
نداده بالعکس انجمن دیگران را نور و ضیا بخشید بهمت و الاهمت
خداوندگار عدل و دین محیّ رسوم ملّت مبین قامع اصول کفر و نفاق
جامع فروع محبت و اتفاق رافع اعلام اسلام دافع امارات
کفر و ظلام امیر ابن الامیر ابن الامیر امیر عبد الرحمن خان لازال
مؤیداً بتائید الملک المنان و قامعاً لآثار الکفر و الطغیان متوجه
آن شد که جبر کسر ملّت بیضا را بدستیاری عقل و همت نماید
و زنگار اندراس و انطماس را بمصقل فهم و فراست از روی

آئینهٔ شریعت غرّا بزداید و برای اصلاح امر قضا که اهمّ مطالب ملّت اسلام
واجلّ مقاصد شریعت سید الانام است دستور العملی مطابق
فقه حنفی بپردازد و نقاب شک و اختلاف را از روی این عروس
زیبا براندازد ایوان شریعت نبوی را از سر نو ترمیمی دهد و اوراق
پریشان دیوان ملت مصطفوی را مجدداً تنظیمی بخشد از آنرو حقیر
سراپا تقصیر خاکپای علماء و فضلاء هرزه گرد بادیهٔ حرص و هوا
احمد جان الکوزائی درانی افغان نور الله قلبه بنور العقل و الایمان
بفرمان واجب الاذعان مسائل چند را از کتب معتبرهٔ فقه
برآورده عجالة الوقت رساله پرداخت و تحفهٔ آن دربار عظمت
مدار ساخت و چنانکه پسند خاطر الهام مظاهر حضرت ظل الله
اقتدا امیدوارم که در بارگاه حق نیز سمت قبول یافته باشد

اِنَّهٗ قَرِیْبٌ مُجِیْبٌ واین رساله مشتمل بر سه باب است

باب ۱ اول درآداب خود قاضی واوضاعی که لازمست

برو نسبت بمدعی و مدعیٰ علیه وشاهدان وسائر اهل محکمه

وطریق سماع دعویها باب ۲ دوم درطریق نوشتن

مکاتبات شرعیه وکیفیتِ آن باب ۳ سویم در

احتساب واحکامیکه تعلق بمحتسب دارد وهاانا

اشرع فی المقصود بعون الملك المعبود

باب ۱ اول درآداب خود قاضی واوضاعیکه

لازمست برو نسبت بمدعی و مدعی علیه وشا

هدان وسائر اهل محکمه وطریق سماع دعویها

واین باب مشتملست برقواعدِ متعدده

قاعده اول

بر قضات و مفتیان مملکت افغانستان صانه الله تعالی
عن الحدثان لازمست که از گرفتن رشوت از مدعی و مدعی
علیه اجتناب لازم شمارند و بمفاد حدیث نبوی علی
صاحبها الف صلوة که فرموده اند لعنة الله علی الراشی والمرتشی
خود را زیر بار گران لعنت نیارند که گرفتن رشوت مر قاضی را
اگرچه حکم بحق کند باتفاق فقها حرام است و قضائی که برشوت
واقع شود حکم قاضی دران معامله نافذ نیست بمذهب علماء
ثلاثه پس هر قاضی که عیاذاً بالله مرتکب این امر شنیع گردد
و در محکمهٔ دار السلطنهٔ کابل بحضور خان علوم بطریق شریعت رشوت
برو ثابت شود البته بموجب حکم کتب فقه از منصب قضا

معزول خواهد شد و چون تعزیر او مفوض برای سلطان عصر است
بانچه حضرت ظل اللهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید

صح است وفقط

قاعدهٔ دویم

رشوت گرفتن چنانکه قاضی را بنفس خود حرامست همچنان اگر
اولاد و اقارب و مددگاران و دربان او رشوت بگیرد و قاضی
بر رشوت گرفتن شان اطلاع داشته باشد حکم او نافذ
نمیشود پس شخصی که حق او بحکم قاضی مذکور تلف شده باشد چون در
محکمهٔ دار القضای دار السلطنه حاضر شده استغاثهٔ آن معامله را
بحضور خان علوم نماید برخان علوم لازمست که بعد از تصحیح دعوی او

واز شنیدن شهادت شهود مدعی مذکوره یا پس از سوگند دادن
بر آنکه او در قول خود صادقست آن قاضی را نخواهد و بآن کس شریعت
نشناند پس اگر بقرار امر کتاب الٰهی ملزم گردد و رشوت برو
ثابت شود البته اطلاع آنرا بخدمت ذی سعادت نموده و خود
آن قاضی را بحضور حاضر نماید تا بموجب قاعده سابقه از قضا
معزول گردیده بجزائیکه لایق بود حضرت ظل الٰهی زیر
این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید

محمد استخط

قاعده سیوم

همچنان که رشوت بر قاضی حرامست هدیه گرفتن نیز مر قاضی را حرامست

و ہدیہ در اصطلاح فقہا مالی است کہ بی شرط بگیرد و در رشوت آن
مال را گویند کہ بشرط معاونت دادہ شود پس بر قاضی لازمست
کہ از گرفتن ہدیہ علی الخصوص از کسانیکہ دعوی داشتہ باشند اجتناب نماید

محمد اسحق فقط

قاعدۂ چہارم

ہرچند بموجب احکام فقہ قاضی را ہدیہ گرفتن از چہار کس جائزست
اول از خود بادشاہ دویم از حاکم بادشاہ سیوم از قریب
و محرم خود کہ قضای قاضی بجہۃ او درست نباشد چہارم از کسیکہ
سابق از قضا با او رسم ہدیہ داشتہ باشد اما بجہۃ رفع تہمت علی
الحالہ فرمان ہمایون درین بارہ چنان شرف صدور می یابد

که قاضی را هدیه گرفتن غیر از بادشاه و قریب محرم ممنوع است اجتناب لازم شمارند

تم است فقط

قاعده پنجم

خوردن مهمانی که خاص بجهة قاضی شده باشد و اگر قاضی دران مهمانی
حاضر نشود آن مهمانی صورت نگیرد و آنهم بسان هدیه حرامست
امّا قبول ضیافتهای عام بسان عروسی ها و ضیافت عیدها
ضیافت وختنه سوریها که بی رفتن قاضی هم برپا می شود و یاضیا
فتی خاص که اقربای محرم جهة قاضی بکنند جایز شمرده اند
اند پس بر قاضی لازمست که از اجابت دعوتهای
قسم اول اجتناب ورزد و مخالفت کتاب را

جائز شمارد

حراست وعظ

قاعده ششم

رشوت چنانکه بر قاضی حرامست بر مفتی نیز حرامست اما قبول هدیه واجابت دعوت خاصه برای مفتی جائزست زیراکه مفتی در حقیقت مشاور قاضی ست و اظهار حکم مینماید پس لازمست که مفتی از ازگرفتن رشوت اجتناب لازم شمارد و اگر بالفرض مرتکب این امر گردد البته بسزائی که حضرت ظل اللهی زیر این قاعده رقم فرمایند معاقب خواهد گردید

حراست حفظ

قاعده هفتم

قاضی را نمیشاید که خرید و فروش مایحتاج خود را بدست خویش بکند بلکه این معامله را بایدست بواسطهٔ شخص دیگر بانجام برساند تا هیبت و وقار او از قلوب عوام بیرون نرود و مورد تهمت نشود

مراست حفظ

قاعدهٔ هشتم

هرچند بموجب احکام کتب فقه مستحب آن است که قاضی در مسجد جامعی که واقع میان قوم باشد مجلس قضا برپا نماید و نیز جائز است که در خانهٔ خود با مر قضا مشغول گردد لیکن بسبب فساد زمانه و بیباکی مردم مصلحتاً للوقت

فرمان مبارک چنان شرف صدور می یابد که قاضی و حاکم تعلقه خورد
لازمست باهم دریک مجلس بنشینند و حاکم تعلقه کلان و نائب الحکومه
جائی بایدست برانفصال مقدمات علم و اطلاع داشته باشد
اما اگر بسبب ہجوم باقاضی دریک مجلس نباشد ہم خیرست

حکم است محفوظ

قاعده نهم

چون در اکثر شهرهای افغانستان جمعیت فراوان و گروه
انبوه بر دروازه محکمه‌ها فراهم می آیند و بسبب اژدحام و ہای
و ہوی عوام استماع دعوی بدقت تمام نمی شود و ازان رو
اختلافی در حکم پدید می آید بناءً علی ہذا جهة رفع این امر فرمان

همایون والا مطابق کتاب عالمگیری وسائر کتب فقه
چنان شرف صدور می یابد که بر قاضی لازم ست
کاتبے را مقرر کند و اسامے حاضرین محکمه را
با تاریخ ماه و یوم به ترتیبے که آمده اند ثبت نمایند
واز روے آن ثبت ٹکسے بدست همان کسان
نیز بدهند تا بقرار رجه و ترتیب که مطالعه
شونده حاضر گردند و بقرار قاعدهٔ آینده کسیکه
اول آمده اند دعوی آنها هم اول شنیده شود
وتشویش و اختلاف ازمیانه دفع گردد ✣ ✣ ✣

صح الخط

قاعده دہم

درہنگامیکه قاضی درمحکمه بیاید و برمسند قضا بنشیند لازمست که درفکر خود اندازه کند و معلوم نماید که مقدمه چند نفر تا هنگام برخواست شنیده میشود پس ازروی همان سیاهه که درقاعده سابق مذکور شده اسامی همان چند نفر را بر کاغذی نوشته بیرون دروازهٔ محکمه نصب نماید تا حاضرین محکمه را مفهوم شود که ماسوای همین اسامی امروز همه مردم مرخص هستند و هجوم و غوغا از محکمه دفع گردید قاضی و شاهد و مدعی و مدعیٰ علیه فارغ البال متوجه کار خود شوند

ختم

قاعدهٔ یازدهم

چون بموجب احکام کتب فقه جائزست که قاضی جهة رفع
اژدحام دربانی بر دروازهٔ محکمه بنشاند لهذا فرمان مبارک
شرف صدور می یابد که در محکمه هائیکه مردم بسیار جمع میشوند
قاضی را می باید بر در محکمه دربانی بنشاند تا مردم را بترتیب
که در قاعده سابقه ذکر شده بحضور قاضی حاضر نماید

صح اسحق حفظ

قاعده دوازدهم

چون مردم افغانستان بنابر غیرت طبیعی وحمیت ذاتی
نمی پسندند که زنان شان در مجمع مردم جهة دعوی حاضر

محکمه شوند اگرچه پوشیده رو باشند لهذا فرمان مبارک
شرف صدور می یابد که در محکمه های شهرها قاضی را بایست
یکروزی از هفته و یا نصف روزی از هفته را خاص کند
برای شنیدن دعوی طائفه زنان که دران هنگام ممانعت
نماید از هجوم مردان البته این امر بموجب حکم کتاب عالمگیری
برای آنان موجب ستر و حجاب خواهد بود

محمد اشرف حفظ

قاعده سیزدهم

شخصی که بموجب قاعده گذشته با قاضی بحضور خان علوم
شریعت بنماید و ثبوت رشوت بر و بکند البته بقرار قاعده

سابقه از قاضی باز خواست خواهد شد و اگر شخص مذکور در دعوی
خود در وغگوی برآید و ثبوت نتواند البته بجهة آنکه هتک حرمت
قضا را کرده و قاضی شرع الفبق نسبت نموده تعزیر خواهد شد
بقسمی که حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند

صحیح است فقط

قاعده چهاردهم

هر گاه شخصی نزد قاضی و حاکم بیاید و اظهار نماید که با فلان
شخص دعوی دارم پس اگر مسکن و منزل آن شخص یعنی مدعی علیه
در شهر باشد و یا در فضای شهر بجائی باشد که اگر از خانه خود
حاضر محکمه قضا شود شب را او لین بمنزل خود رسیده میتواند لازمست که

قاضی او را فی الفور طلب نماید و اگر منزل و مسکن او دور باشد یعنی شب او واپس به انجا نمیتواند رسید قاضی را لازمست که شاهدان از عارض مذکور بخواهد و یا سوگند باو بدهد پس اگر بر وفق دعوی خود دو نفر شاهدی ادا نمودند و یا خود او سوگند خورد البته لازم میشود که قاضی رقعهٔ مشتمل بر طلب آن شخص غائب بمدعی مذکور بدهد که باو در محکمه جهة انفصال دعوی حاضر شود

حم ارست وقط

قاعده پانزدهم

شخصی که بموجب قاعدهٔ گذشته رقعهٔ قاضی را به نزد خصم خویش برد لازمست بحضور جماعهٔ مسلمانان مضمون آنرا بر و بخواند و او را

آگاه سازد که این رقعه قاضی فلان بن فلان است پس اگر
قبول کند و عازم محکمه شود و یا وعده کند هو المطلوب و اگر از راه
سرکشی از قبول آن را با نماید و شاهدان بر سرکشی او شهادت ادا
کنند قاضی را امر است که بحبس وزدن و یا آنچه رای او قرار گیرد شخص را تعزیر نماید

صح ارشد حفظ

قاعده شانزدهم

شخصی که رقعه دار القضا را بدست دارد و در نزد خصم خود بیارد
و طالب آن شود که با او در محکمه حاضر گردد پس اگر شخص مدعی علیه
بسبب عذری مهلت خواسته وعدهٔ آمدن خود را بکند
و بهمان وعده خود حاضر محکمه نگردد البته باید ست قاضی

ازو بازخواست بقرار قاعده گذشته بنماید +

محمد اسحق محفوظ

قاعده هفتدهم

در حالتیکه شخص مذکور سرکشی ورزیده بموجب رقعهٔ قاضی
حاضر نشود بر قاضی لازمست که حاکم را بگوید تا یک نفر محصّل
شدید را فرستاده وهمان شخص را حاضر نماید و در فتاوای
قاضی خان اجرت محصل مذکور بر همان شخص سرکش
است که فرمودهٔ قاضی شرع را قبول نکرده

محمد اسحق محفوظ

قاعده هجدهم

اجرت محصلی که شخص سرکش را حاضر کند در طحطاوی شرح
دُرّ مختار چنین مقرر کرده که اگر شخص سرکش در داخل شهر
باشد اجرت محصل را شش شاهی بدهد و از جاهای دور را
بر فرسخی یکروپیه و پنج شاهی پخته کابلی باید ست ادا نماید

صح است فقط

قاعده نوزدهم

چون بموجب احکام کتب فقه حاضر کردن شخصی که مریض باشد
و حرکتش موجب زیادت و شدت مرض میشود و نیز زنی که
مخدّره یعنی در پرده باشد و عادت کوچه گردی و بازار روی

ندارد بر قاضی لازم نیست پس بموجب احکام فقه فرمان
همایون چنان شرف صدور می یابد که بجهة این طور تشخیص
باید ست قاضی خلیفهٔ اسیمنے از طرف خود درخانهٔ انان برین
بفرستد که مقدمهٔ ناشی از اقرار امر شریعت هم در انجا فیصله نماید و یا وکیلی
از طرف آنها آمده دعوے خود را فیصله کند :

[illegible] فقط

قاعده بستم

اگر شخصے بموجب قاعده محصلے از طرف حاکم و قاضی بجهة حضار
خصم خود ببرد و آن شخص در درون خانه خود در آید و مخفی شود
برای بیرون کشیدن او فرمان مبارک مطابق اقوال فقهاے

مذہب چنان شرف صدور مے یابد کہ دروازہ سرای
اورا از بیرون برروی او قفل زنند و اطراف
سرائے را نگہبانی کنند تا آنکہ بہ تنگ آمدہ برضای
خویش برآید

صحیح است حفظ

قاعدہ بست و یکم

ہرگاہ شخصے از قاضی و حاکم بموجب قاعدہ گذشتہ خواہش
قفل نمودن دروازہ شخصیکہ در درون سرای خود مخفی شدہ
بنماید قاضی و حاکم را نباید کہ بمحض گفتن او حکم قفل کردن بدہد
بلکہ اولاً از مدعی طلب گواہان کند براینکہ در عرصہ سہ روز

سابق ازین همین خصم اورا درین سرای دیده ایم
بعد از شهادت شهود قاضی را میرسد که حکم
بستن دروازه سرای اورا بدهد ÷ ÷ ÷

صح است محفوظ

قاعده بست و دوم

قاضی را لازم ست که شرائط احتیاط بجا آرد تا سرای مشترک نباشد
پس اگر سرای مابین او و دیگر کس مشترک بود قفل نمودن و بند کردن
آن جائز نیست زیرا که تصرف در مال غیر بی سبب شرعی جواز ندارد

صح است محقق

قاعدهٔ بست و سویم

هرگاه قاضی بموجب قاعدهٔ سابقه دروازهٔ شخص مخفی شدهٔ را قفل زند و سرای او را از هر طرف ضبط و ربط نماید و آن شخص باوجود آن هیچ گونه بیرون نیاید پس لازمست که قاضی دو شخص را بطریق رسالت بر دروازهٔ سرای او بفرستد تا بآواز بلند سه روز پی هم هر روز سه بار ندا کند و نام آن شخص و پدر او را بگیرد و بگوید که فلان قاضی پسر فلان بر تو پیغام کرده که حاضر شو با فلان مدعی خود در محکمهٔ قضا و گرنه وکیلے از طرف تو ایستاده خواهم کرد و حکم بر و خواهم نمود ؞ ؞ ؞

تمت

محفوظ

قاعده بست وچهارم

چون سه روز متواتر بر دروازه شخص مختفی بقرار قاعده سابقه فرستاده قاضی ندا کند وآن شخص از کنج خفا بیرون نیاید و دو نفر شاهدان شهادت بدهند بر کیفیت ندای فرستاده قاضی قاضی را باید ست که شخصے را از طرف او وکیل نصب کند و دعوی مدعی او را بقانون شرع بشنود و چون شاهدان شاهدے بر وفق مدعاے مدعی ادا نمایند حکم کند بر ملامتی او و سجل بدهد بشخص مدعی ؛

[illegible]

قاعده بست وپنجم

قاضی را باید ست که چون از خانه بمحکمه مے آید نیکوترین جامهاے

خودرا پوشیده باشد و از مزاح کردن وخندیدن در روی مدعی و مدعی علیه بلکه سائر مردم اجتناب نماید و از قهر وعتاب بیجا احتراز کند و خادمان و اعوان خودرا همه برفق و مدارا مامور فرماید

رحے است احقط

قاعده بست و ششم

بر قاضی لازمست که جمیع اوقات خودرا مصروف انفصال مقدمات و برآوردن مسائل از کتب فقه و صحیح کردن محاضر دعوی ها و سجلها و قباله ها وحجت ها و نکاح نامه ها و سائر مکاتبات شرعی داشته باشد و چون از حضور لامع النور حضرت ظل الهی بقرار قاعده علحده

وجه کفاف معیشت شان از بیت المال بخوبی مقرر گردد و نباید که باشتغال دنیوی یا تدریس علوم اشتغال نماید و از امر قضا که محتاج الیه جمیع عباد است غافل بماند

قاعدهٔ بست و هفتم

بر قضات قریه ها و شهر ها و قاضی القضات لازمست که همیشه نظر بر اوقاف داشته باشد و اگر نزد او مدلل شود که کسے مال وقف اغصباً بتصرف در آورده بقرار حکم شرع از تصرف آن شخص غاصب بر آورده بتسلیم کارکنان متولّی الاوقاف بنماید و رسید از عامل وقف بگیرد و بقرار قاعده اطلاع آنرا بمحکمهٔ دار القضای آنشهر که

آن قاضی تابع آنست بدهد

صحیح است دستخط

قاعده بست و هشتم

بر تمام قضات لازمست که اگر شخصی در تعلقه شان
جان بجان آفرین بسپارد و مال و متاع و عقار و ضیاع
بطریق میراث بگذارد پس اگر ورثه آن مرده کبیران
باشند و بقسمت راضی شوند فی الفور بطریق فرایض
الله آن مال را قسمت نمایند و حصه هرکس را بخود او بسپارند
و اگر ورثهٔ او صغیران باشند و پدر شان وصی برای اولاد مقرر نموده باشد
وصی امین جهت شان مقرر نمایند و حصه صغیر از ابهمان وصیان بسپارند و شفقه

شرعی را در هر دو حالت نوشته بجانبین بدهند و ثبت آن را در کتاب دار القضا نمایند

محمد آصف

قاعده بیست و نهم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی بمیرد و ورثهٔ او راضی شوند به تقسیم میراث مابین خود ها لازم است بر قاضی که خود او ویا قاسمی که مقرر باشد آن مال را بحضور خود قسمت کند و نقل آن را در دیوان قضا ثبت نماید و اگر ورثهٔ مذکور کیفیت قسمت را وثیقه بخواهد قاضی را لازم است که کاتب را بفرماید که وثیقه بایشان بدهد

محمد آصف

قاعده ۳۰ سی ام

در معین کردن اجرت قسمت بقرار حکم کتب فقه اختیار
سلطان عصر و پادشاه زمان راهست پس برای
اجرت قاسم آنچه حضرت ظل الهی زیر این قاعده
بخط مبارک رقم فرمایند البته جمیع قضات معمول خواهند داشت

صحیح است و غلط

قاعده ۳۱ سی و یکم

در تعلقه هر قاضی چون نکاحی منعقد میشود لازم ست همان قاضی
بنفس خود مهما امکن حاضر شود و اگر بسبب عذری حاضر
شدن خود او دشوار بود لازم ست که یکی از مفتیان او

در حالت نکاح حضور داشته باشد و بر ایشان واجبست
که تفحص تمام و تحقیق ما لا کلام نمایند که درمیان آن زن و مرد
حرمت مصاهرت و نسب و رضاع و یا نوعی دیگر از موانع
نکاح نباشد و معلوم کنند که آن زن در عدهٔ کسی
دیگر و یا نکاح شخص غائب نبود پس چون زن و مرد مستحق
عقد نکاح باشند لازم است بموجب شرع خطبهٔ
نکاح را خوانده و کاغذ نکاح را بطریقی که در فصل
مکاتبات شرعی مذکور شده نگارند و در کتاب
دار القضا نقل آنرا ثبت نمایند

محمد اشرف حقط

قاعده سی و دویم ۳۲

چون که از مدت مدید در تحقیق امر نکاح حکام و قضات و علماء
افغانستان توجه نموده اند چنانکه از حضور لامع النور بسی قضایا
گذشته که زنان با عِدّة و منکوحات غیر را بنکاح داده اند
وازان سبب دعویها و فسادها در میان اقوام واقع میشد لهذا
درین خصوص فرمان مؤکد و حکم مشدّد صادر میشود که اگر شخصی از رعایا بی
اطلاع قاضی خود انعقاد نکاح نماید البته بقرار قاعده که در کتاب قوانین حکام
و عمّال مندرج است سزای او را حاکم خواهد داد و عالمی که بی اجازت قاضی کار نکاح
پرداخته است البته سزا اینکه حضرت ظل الهی زیر این قاعده رقم فرمایند عاید خواهد گردید

[illegible]

قاعده سی و سیوم

در هر نکاحی که قاضی آنرا می بندد واجب باشد بر خود قاضی بستن آن نکاح مثل نکاح دختران خورد و پسران صغیر که ولی آنها خود قاضی ست پس اجرت گرفتن درچنین نکاح حرام ست و اگر نکاح اینچنین نباشد برای اجرت آن در کتب فقه مقرر کرده اند که در نکاح باکره یک مثقال و در نکاح ثیّبه نیم مثقال طلاء احمر گرفته شود الحال آنچه زیر این قاعده حضرت ظل الهی رقم فرمایند و مصلحت وقت بدانند البته جمیع قضات بمعمول خواهند

[illegible]

قاعده سی و چهارم

بر کافهٔ قضات لازم ست که اگر در تعلقهٔ شان شخصی بمیرد
و میراث خوار نداشته باشد و بقراریکه در کتب فقه مذکور
ست مال خود را بکسی از بیگانگان وصیّت نکرده باشد
و یا اگر مسافری بمیرد و مالی از و بماند بر قاضی لازم ست
که تا انقضای مدت که عقل او حکم نماید برین که اگر میراث خوار
میداشت درین قدر مدت حاضر می شد آن مال را نگهدارد
و بعد از گذشتن زمانهٔ مذکور بایدست مال مذکور را در هردو
حالت بواسطهٔ حاکمی که با همان قاضی ست به بیت
المال سپرده رسید خزانهٔ سرکاری را حاصل
نماید پس اگر بعد از مدتی ورثهٔ آن شخص متوفی

حاضر شدند و بطریق شرعی ثبوت میراث
خواری خود را نمودند البته بموجب کاغذ قاضی این
مال بصاحب حق داده خواهد شد

صحیح است حفظ

قاعده سی و پنجم

اجرت گرفتن بر نوشتن وثیقه های شرعی مانند قباله و حجت و محضر
دعوی و سجل وغیره آن را اهل فقه حلال دانسته اند اما بقدر اجر مثل و
بعضی از ایشان چنین تقدیر کرده اند که از وثیقه که دران مبلغ
یکهزار روپیه باشد پنج روپیه اجرت بگیرند تا مبلغ ده هزار
بر هر هزاری پنج روپیه بگیرند که بر ده هزار روپیه پنجاه روپیه

شود وبعد از ده هزار بر هر هزاری که اضافه
شود یک روپیه بر پنجاه بفزایند اما در پنجا
هرچه حضرت ظل الٰهی بقلم مبارک امضا فرمایند
جمیع قضات معمول دارند ❊

صح است وخطه

قاعدهٔ سی و ششم

آنچه از مبلغ نکاحانه واجرت سجلات و وثیقه وغیره حقوق
شرعی بدست آید در عوض رزقی که بجهة قضات ومفتیان
وکاتبان وخدمهٔ محکمهٔ قضا از وجه بیت المال مقرر شده
لازمست بواسطهٔ حاکم سپرد بیت المال شود

و قاضی را لازمست که آنچه بسبب قضا
و حکم شرع جمع شود بحاکم بسپارد و رسید
آن را بگیرد

محل دستخط

قاعده سی و هفتم

مقدمات و معاملات که در اطراف بحضور هر
قاضی بانجام میرسد رپوت آن لازمست ماه بماه
بشهریکه حاکم نشین آن قریه باشد بقاضی آن شهر
برساند و قاضی آن شهر را لازمست که رپوت
مقدمات اطراف با احوال مقدماتی که بحضور خود آن قاضی

انفصال یافته ماه باه در دار السلطنة بنزد خان علوم بفرستند لازمست که این فرمان را جمیع قضات از جهات شمارند

کے اسے حفظ

قاعده سی و هشتم

بر خان علوم لازم ست که همه وقت جمیع مقدمات اطراف و دار السلطنة را مطالعه نموده صحیح و غلط آنها را از هم جدا نموده باشد و اگر شخصے بخلاف قاعده شرع انور معامله را فیصله کرده باشد ازو سوال نموده بجود مدلل نماید و اگر تحقیق خطا

شده باشد بموجب امر شرع اصلاح آنرا بنماید ٭

صح است - حفظ

قاعدهٔ سی و ششم

چون قاضی را از بودن مفتی لاچار است وامور قضا را با عدم مفتی پیشرفت محال لهذا بموجب حکم کتب فقه بجهة هر قاضی بقدر شغل و عملش مفتیان از حضور لامع النور مقرر گردید پس بر جمیع قضات لازمست که در مسائل فقهی بمفاد وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ با مفتیان که بهمراه شان مقررست مشورت نموده بعد از تقرر رای بر ناجح حکم بر قضیه نماید

صح است - حفظ

قاعدهٔ چهلم

ومفتی را لازم است که حلم وآهسته کاری ونرم گوئی
وکشاده روئی را شعار خود سازد ومسائل مذهب
خود را بحفظ دارد وقواعد اصول امام ابوحنیفه رضی الله
تعالی عنه را بشناسد وبغیر پرسیدن بکسی فتوی ندهد
ومسائلی که بوقوع نیامده باشد دران مباحثه نکند واهل انکار را
ومتابعت حیله ها برای غرضهای فاسد حرام شمارد
وفتوی ندهد درحالتی که اخلاق او متغیر ومزاج او بسببی
از اسباب از دائره اعتدال خارج باشد

صح است فقط

قاعده چهل و یکم (۴۱)

در شهرهای حاکم نشین و در جایهائی که جمعیت مردم فراوان باشد از بودن یک شخصی که انتظام مجلس را بکند و هر یک از مدعی و مدعی علیه و شهود را بموقع خود شان بنشاند و به ترتیبی که در قاعدهای سابق ذکر شده اهل دعوی را بحضور قاضی بیارد لاچار رسیت پس بر همین شخص لازم است که مدعی و مدعی علیه را بحضور قاضی بفاصلهٔ دو ذرع شرعی بنشاند و درمیانه خود مدعی و مدعی علیه فاصله بقدر یک زراع باید که باشد و هیچ گونه نگذارد که یکی پیشتر از دیگری بنشیند اگرچه پدر و پسر باشند و یا یکی از آنها هندو و دیگری سید و یا یکی جوان

و دیگری شیخ بود

صحیح است حفظ

قاعده چهل و دویم

درهنگامیکه مدعی و مدعیٰ علیه را بحضور قاضی بنشانند بر قاضی لازم است که در سخن گفتن و حرف شنیدن و دیدن با مدعی و مدعیٰ علیه یکسان معامله کند و باشارت و کنایت قولی و فعلی نکند که موجب عزت و زیادت یکی از آنها بر دیگری باشد و دل یکی از مزیت دیگری بشکند

صحیح است حفظ

قاعدهٔ چهل و سوم

در حالتیکه مدعی بیان دعوی خود را میکند لازمست که قاضی نگذارد مدعیٰ علیه را که درمیان حرف او گفت و گو کند همچنین چون مدعی فارغ شود و مدعیٰ علیه جواب او را میگوید لازمست که مدعی را نگذارد که درمیان سخن درآید و درهنگامیکه شاهدان شهادت میدهند نیز لازمست مدعی و مدعیٰ علیه را ساکت نمایند و نگذارند که در حرف کسی دیگری گفتگو کنند

صحح آشتی

قاعدهٔ چهل و چهارم

قاضی را لازمست که بر اعوان و خادمان محکمهٔ قضا قدغن کند
و تاکید اکید نماید که آنان بسبب لحاظ یکی از خصمین را بر دیگری بهیچ وجه
تفوق و عزت ننهند و آنها را نگذارد که گفتگو در محکمه نمایند و حرف کسی را
تقویت دهند و اگر احیاناً یکی از خدمه و اعوان در دار القضا از حد
مقرر خویش تجاوز نموده در معاملات مردم مداخلت نماید
لازمست بر قاضی که او را بقول و یا بفعل تعزیر کند ⁂ ⁂

صحیح است - حفظ

قاعده چهل و پنجم

قاضی را نمیشاید که بر مدعی و یا مدعی علیه عتاب کند و یا بر یکی از آنها

چین برچین بیارد و یا روی بگرداند و یا آنکه تعجیل کند بریکی از اینها
در آوردن دلیل و نه آنکه تخویف نماید و بترساند یکی از ایشان را
باین گفتار که دلیل بیار ورنه دعوی ترا باطل خواهم کرد بلکه اگر در دلیل
فرومانند جایزست قاضی را مهلت دادن شان تا مجلس دویم وسیوم

[illegible]

قاعدهٔ چهل و ششم

قاضی را لازمست که دعوی نیاموزد مدعی را و نه تعلیم جواب کند
مدعی علیه و نه تلقین شهادت نماید شاهدان را نه بکنایت و نه بصراحت
چنانکه بگوید مدعی را آیا چنین دعوی میکنی و یا مدعی علیه را که مگر چنین
جواب میدهی و یا شهود را که آیا چنین شهادت میدهید در ضمن آن

طریق دعوی و یا کیفیت جواب و یا شکل شهادت را بیان سازد

محمد ارشد حفظ

قاعدهٔ چهل و هفتم

مکروه است قاضی را استماع دعوی و حکم کردن در هنگام تشنگی و گرسنگی و سواری و در حالتیکه خواب آلود و مریض و یا شایق جماع باشد و یا آنکه بول و غایط او را به تنگ کرده باشد و یا گرما و سرمای مفرط بر وجودش غلبه کرده باشد مدعا آنکه در هر وقت از اوقات که مزاج قاضی و مفتی به سببی از اسباب از مرکز اعتدال خارج باشد لازم است در استماع دعوی و نفاذ حکم و دادن فتوی شرایط

احتیاط بجا آرد

محمد اسحق حفیظ

قاعدهٔ چهل و هشتم

در هنگامیکه قاضی یک دعوی را می‌شنود ناظم مجلس قضا را لازم است که دیگر اهل دعوی را نزدیک قاضی نگذارد که استماع کیفیت سوال و جواب قاضی را نماید و از روی آن حیله ها ساخته دامن مقصود را بچنگ آرد و نیز بر قاضی لازم است که اعوان و خدمه دار القضا و خود ناظم مجلس قضا را در هنگام استماع دعوی نزدیک نگذارد

ع ا حفیظ

قاعدهٔ چهل و نهم

درحالتی که مدعی و مدعی علیه باهم برادران و یا پسران عم باشند جائزست قاضی را که در استماع دعوی شان از ترتیبی که در قاعدهٔ پنجم ذکر شده تغافل نماید و تا مدت سه روز در شنیدن دعوی شان عذری پیش آرد تا شاید درمیان خود با مصالحت نموده کار شان بشریعت و مجادلت نه انجامد

صحیح است حفظ

قاعدهٔ پنجاهم

ناظم مجلس قضارا لازم ست که در تنظیم و تهذیب مجلس مساعی بلیغه بجاآرد و نگذارد که مدعی و یا مدعا علیه و یا شهود در حضور قاضی بی ادبی نمایند

واگر متخاصمین بحضور قاضی باهم دشنام وناسزا بگویند رای قاضی
نیکو آنست که آن کسان از عفو تا حبس نماید ویا تعزیر کنند تا عبرت دیگران شود

صح است فقط

قاعدهٔ پنجاه ویکم

برای دفع حیله های حیله گران ورفع تزویر مزوّران مطابق احکام کتب
معتبرهٔ فقه فرمان همایون چنان شرف صدور می باید که بغیر دعوی
وقف ومیراث ویا شخصی که حاضر نباشد بعد از مرور پانزده سال قمری
هیچ دعوی شنیده نشود پس اگر شخصی دعوی پانزده ساله داشته باشد
بر قضاتِ اطراف لازم ست که آن دعوی را مطلقاً مسموع ندارند
وگوش بر آن نگذارند واگر احیاناً آن شخص حق خود را ثابت بداند لازمست

در محکمهٔ دار القضای دار السلطنه حاضر شده کیفیت دعوی خود را بمعرفت خان علوم بعز عرض حضرت ظل الهی رسانیده تا آنچه رای صواب نمای تقاضا فرماید بعمل آید

صح است فقط

قاعدهٔ پنجاه و دویم

هرگاه مدعی در تعلقهٔ یک قاضی سکونت داشته باشد و مدعی علیه در تعلقهٔ دیگر قاضی بوده و در میان شان نزاع واقع شود و مدعی میخواهد دعوی او نزد قاضی خود دش فیصله شود و مدعی علیه اراده دارد که دعویش بحضور قاضی قریهٔ خود او منقطع گردد بر حاکم لازم است بفرماید که دعوی شان در قریه که مدعی علیه

سکونت دارد بانفصال برسد که در کتب فقه اصح این قول را نوشته‌اند

صح است حفظ

قاعدهٔ پنجاه و سوم

وهمچنین اگر اختلاف در مابین سکنهٔ شهر و دهات
و سپاهی واقع شود پس اگر مدعی علیه سپاهی باشد
لازم است بر قاضی لشکر فیصله کنند و اگر مدعی علیه
رعیت بود بر قاضی ملکی باید است مقدمهٔ خود را بانجام
برساند

صح است حفظ

قاعده پنجاه و چهارم

قضای قاضی بموجب احکام کتب فقه نافذ نمیشود برای
نفس خودش و یا برای کسیکه منفعت آن کس راجع بخود
قاضی شود مانند شریک و وکیل او جائز نیست قضای قاضی
بنفع کسیکه شهادت قاضی برای آنها و از آنها برای قاضی درست نباشد
مانند پدر و پدر کلان و مادر و مادر کلان و پسر و نواسه و کواسه و منکوحه نیز نافذ نمیشود
قضای قاضی در حالتیکه حکم کند بر ضرر مدعی و دشمن خود که قاضی با آن شخص عداوت
دنیوی داشته باشد لهذا فرمان همایون والا شرف صدور می پذیرد که
قاضی را لازمست که از حکم کردن برای اشخاص مذکور الفوق اجتناب لازم شمارد

صح است - حفظ

قاعدهٔ پنجاه و پنجم

قاضی را نمی رسد که شهادت شهود مدعی را بر مدعی علیه که غایب از مجلس حکم باشد
بشنود و بواسطهٔ همان شهادت حکم بر همان شخص غایب بکند مگر در سه حالت
اول آنکه جایز است حکم بر وصی طفل بی حضور طفل دویم آنکه جایز است
حکم بر متولی اوقاف بی حضور وقف کنند سیوم جایز است حکم بر غایب
در جائیکه مدعا بر غایب سبب باشد برای ثبوت مدعا بر حاضر مانند آنکه شخصی
بر کسی دعوی کند و شاهدان بگذرانند که این شخص ضامن منست از
از طرف فلان باین قدر مبلغ و قاضی حکم کند بر حاضر که ضامنست البته
ملامت میشود غایب و اگر غایب که اصل مال بر او بود حاضر شود و انکار کند بهمان حکم ملزمست

تمت فقط

قاعدهٔ پنجاه و ششم

چون مدعی و مدعی علیه را بطرح و قانونیکه در قاعده های سابق
ذکر شده بنشانند قاضی را بایدست که کتاب محضر یعنی ثبت
کیفیت دعوی ها را بر طرف دست راست خود گذاشته و کاتب
دار القضا را به نزدیک آن کتاب نشانیده متوجه گفت و
شنید خصمین شود و بهتر آنست که قاضی زبان جرح و باعث
بر مدعی نشود که محرک فتنه و دعوی شدن از ادب که دور ست
شاید مدعی در همان حالت از دعوی پشیمان شده باشد
و امر قاضی موجب تحریک فتنه گردد

صح است حفظ

قاعدهٔ پنجاه و هفتم

چون مدّعی و مدّعی علیه مطابق قاعدهٔ سابقه بحضور قاضی بنشینند
بهتر آنست که ناظم مجلس قضا مدّعی را باظهار و تقریر دعوی
که دارد مامور نماید و چون مدّعی صورت دعوی را بیان نماید
بر کاتب دار القضا لازمست که همان تقریر را بی کم و کاست
در خانهٔ اوّل کتاب محاضر بنویسد با اسم مدّعی و اسم پدر و جدّ و نسبش

صح است فقط

قاعدهٔ پنجاه و هشتم

چون کاتب دار القضا بموجب قاعدهٔ سابقه در خانهٔ اوّل کتاب
محاضر دعوی مدّعی را بنویسد لازمست که قاضی در آن کتاب بنیک

تامل کند هرگاه دعوی مدعی نادرست باشد و حسب شرع جواب آن بر مدعی علیه لازم نشود بمدعی بگوید که برخیزو دعوی خو درا صحیح کن

صحیح است حقه

قاعدهٔ پنجاه و ششم

درحالیکه قاضی در دعوی مدعی بنگرد و بداند که حسب شرع صحیح ست و جواب آن بر مدعی علیه لازمست بعد ازان بسوی مدعی علیه روی کند و بگوید چه میگوئی در جواب و چون مدعی علیه جواب میگوید قاضی باید بخوبی متوجه باشد و استماع نماید و چون مدعی علیه از جواب فراغت یابد بفرماید کاتب دارالقضا را که اسم مدعی علیه با اسم جد و پدرش و قوم و نسبش و کیفیت جواب

دعوی را مفصّل در خانهٔ دویم صفحهٔ کتاب محاضر نویسد

محمد اشرف حفظ

قاعدهٔ شصتم

درکتب فقه نوشته اند که قاضی باید ست متوجه باشد که اقرار
وانکار مدّعی علیه را کاتب بعبارهٔ نویسد وتغیر وتبدیلے
دران جائز نشمارد بلکه بهتر آنست که تقریر انکار ویا اقرار مدّعی علیه
بزبانی که خود او دارد بی کم وکاست بر نگارد وبزبانی دیگر
ترجمه نکند واین تاکید برای آنست که انکار اقسام بسیار دارد
مثلاً اگر کسی دعوی امانت کند ومدّعی علیه از اصل امانت منکر شود
ودر ثانی دعوی نماید که هلاک شده ویا بگوید که تورد کرده ام جواب ثانی

مدعی علیه شنیده نمیشود که مناقض کلام دیگریست و اگر در اوّل امر بین تقریر جواب بگوید
که تسلیم و سپردن آن امانت بمن لازم نیست و در ثانی دعوی رد و یا هلاک مال
امانت کند البته دعوی او شنیده میشود پس در نوشتن جواب مدعی علیه کاتب
باید سعی بلیغ نماید

صحیح است فقط

قاعده شصت و یکم

در حالتی که مدعی علیه بحق مدعی اقرار نماید و بقرار سابق اقرارش ثبت کتاب
محاضر گردد قاضی را لازمست که حکم کند بر الزام او و سپردن حق مدعی

صحیح است فقط

قاعدهٔ شصت و دوم

اگر احیاناً بسببی از اسباب شرعی از طرف قاضی در حکم کردن تاخیری واقع شود
وبعد آن مدعی علیه از میانه غایب گردد و مدعی نزد قاضی بیاید و طلب
سجل نماید بر قاضی لازمست که بی تحاشا سجل باو بدهد که اقرار سند معتبرست

صح است فقط

قاعدهٔ شصت و سوم

اگر مدعی علیه در جواب مدعی انکار نماید پس قاضی را لازمست که
بمدعی بگوید که خصم تو آنچه گفتی انکار نمود با او چه گفتگو داری

صح است فقط

قاعده شصت و چهارم

اگر مدعی بعد از انکار مدعی علیه خواهش سوگند دادن او کند بر قاضی لازم نیست که بمجض گفتن مدعی مدعی علیه را سوگند بدهد بلکه اولاً از مدعی استفسار نماید که شاهدان بر مدعای خود داری پس اگر مدعی اظهار کرد که اصلاً شاهدان درین مقدمه ندارم و یا از ینجا بمسافت بیغ شرعی دور هستند البته بقرار معمول شرع مدعی علیه را سوگند باید داد ❊

حکم است درستی خط زند

قاعده شصت و پنجم

اگر بعد از قسم خوردنِ مدعی علیه مدعی شاهدان خود را حاضر کرد

لازمست بر قاضی که دعوی او را نشنود و گواهان او را بگذراند

محضر است درست خط شد

قاعده شصت و ششم

واگر مدعی بگوید بعد انکار مدعی علیه و سوال قاضی از وکه اینک شاهدان دارم پس لازمست که تا خصم مجلس قضا شاهدان او را حاضر نماید و به کاتب قضا بفرماید تا در خانه سیوم از صفحه کتاب محاضر اسمای شاهدان و نامهائی پدران شان باصفات و نسب و کیفیت شهادت بنویسند بعد از فراغت کاتب قاضی آن کتابت را نیک مطالعه کند و چون شهادت را مطابق دعوی مدعی به بینند

وازطرف مدعیٰ علیہ جرحی نشود البتہ بموجب قاعدۂ آیندہ حکم نماید

صحیح است درست خط شد

قاعدہ شصت وہفتم

درہنگامیکہ شہادت شہود بقرار قاعدہ گذشتہ مطابق دعوی باشد میباید کہ قاضی بگوید مر مدعی علیہ را کہ از دفع وجرح چیزے داری ہرگاہ عاجز آید بقرار معمول شرع حکم کند برو واگر اظہار دارد کہ دفع وجرح دارم ولیکن مہلت میخواہم جائز است برائے قاضے کہ اورا مہلت بدہد

صحیح است درست خط شد

قاعده شصت و هشتم

درحالیتکه مدعی بعد انکار مدعی علیه و طلب قاضی شهود را اظهار نماید که شاهدان در شهر دارم ولی در مجلس حاضر نیستند و من سوگند میدهم مدعی علیه را بر قاضی قبول قول او لازم نیست و نباید که سوگند بدهد مدعی علیه را بگفت او و امر کند مدعی را بحاضر آوردن شاهدان و اگر مدعی بر مدعی علیه خوف گریز داشته باشد بر قاضی لازمست که ضامن سر از همان شخص بگیرد ❊ ❊

محمد احسن درستی خط نمد

قاعده شصت و نهم

گرفتن ضامن سر را در ان وقت اجازه داده اند که مدعی علیه از

از ساکنین آنجا باشد و با مردم معرفتی دارد اما شخصے که مسافر
باشد پس قاضی را اجازت است که تا آخر ہمان مجلس
مدعی علیہ را نگہدارد ہرگاه تا آخر مجلس مدعی شاہدان خود را
حاضر کرد فبہا والا نه او را غرض نباید کرد در ہا باید نمود

حکم است درست خطا نه

قاعده ہفتادم

در حالتی که شاہدان مدعی بر وفق مدعای او شہادت
ادا نمایند و مدعی علیہ تعدیل و تصدیق قول شان بکند
بدین عبارت که این شاہدان عادل اند و صادق اند
در انچه گفتند بر من یا بگوید ایشان عادلان ہستند و شہادت شان

جائز نیست بر من و بجهت من پس حکم کند بر که این تصدیق در حقیقت اقرارست

[illegible]

قاعده هفتاد و یکم

چون درین زمان کینه و نفاق و بغض و حسد در اکثر دلها جاگزین
گردیده لهذا فقهای متاخرین برای دفع فتنه مابین مردم
تزکیه علانیه را مصلحت ندانسته اند و اتفاق کرده اند
که قاضی را لازمست احوال شهود را از معامله داران
و همسایگان شان در خفیه معلوم کند و اگر دور باشند
کاغذی برای همسایگان و اهل بازار شان بنویسند
و در خفیه از احوال آنها جویان شود پس اگر عادل باشند

برآنان لازم هست که بنویسند عادلست والا نه چیزی ننویسند
و قاضی شهادت آنرا قبول نکند ویا والله اعلم ننویسند

صحح ا ت ح ت خط لله

قاعده هفتاد و دوم

هرگاه شاهدان بر وفق مدعای مدعی گواهی ادا کنند و از طرف
مدعی علیه تصدیق و یا تکذیب قول شاهدان بظهور نرسد
و موجب آن شود که قاضی حکم نماید مگر بسببی از اسباب در حکم
کردن قاضی تعطیلی واقع شود و بعد ازان مدعی علیه از میانه
غائب گردد و مدعی بیاید و استدعای سجل حکم از قاضی
بنماید لازم ندارد که بی حضور خصم حکم کند و یا سجل بدهد چه احتمال دارد

که بعد از حضور در شهادت شهو جرحی کند و جوابے بگوید ۞

[illegible]

قاعده هفتاد و سویم

درحالتی که مدعی اظهار نداشتن شاهدان نماید و یا بگوید که شاهدان من بقدر مدت سفر ازینجا دور هستند و ادّعای آن کند که خصم من سوگند کند بر قاضی لازمست که بمدعی علیه خطاب نماید و بگوید که سوگند بخور و الا نه حکم میکنم بر تو و این کلمه را سه بار مکرر کند پس اگر ممانعت از سوگند کند البته لازمست که حکم کند برو

[illegible]

قاعدهٔ هفتاد و چهارم

در پنج جا جائزست قاضی را احتیاطاً که سوگند بدهد مدعی علیه را
بی خواهش مدعی اول شفیعی که شفعهٔ خود را ثابت کند بایدست
قاضی را که سوگند بدهد مر او را که شفعهٔ خود را نسپرده است
و از حق شفعهٔ خود نگذشته است دویم خریداری که از کسی چیزی
خریده باشد و آن چیز را به سبب عیب واپس بفروشنده رد کند
قاضی را می شاید که به خریدار مذکور سوگند بدهد که به عیب آن چیز
راضی نشده سیویم شخصی که ثبوت دین کند در ترکه قاضی را
مناسب ست که سوگند بدهد مدعی را که دین مذکور را تسلیم
نشده است بعد از ان حق او را از ترکه بدهد چهارم زنی که
نفقهٔ خود را میخواهد و شوهر او غایب باشد و مال و دیعت در آنجا

داردا وّل زن را سوگند بدهد که نفقه را از شوهر نگرفته است
بعد از آن از مالِ ودیعت با آن زن نفقه بدهد پنجم شخصی که کنیزی را بخرد و بعد از آن
نزد قاضی بر صاحب کنیز ثابت کند که آن کنیز شوهر دارست قاضی را
می باید که خریدار را سوگند بدهد که واقف نشده بر مرگ شوهر کنیز
و یا طلاق دادنِ شوهرش و بعد از سوگند رد کند
کنیزک را بصاحبش

صحیح است درستخط

قاعدهٔ هفتاد و پنجم

هرگاه بعد از قاعدهای سابق لازم شود که مدعی علیه را
سوگند بدهد پس اگر مسلمان باشد سوگند بدهد او را

به این کلمات والله بالله تالله واگر مدعی علیه نصرانی
باشد سوگند بدهد مراورا بخدائی که نازل
کرده انجیل بر عیسی علیه السلام واگر یهودی باشد
سوگند بدهد اورا بخدائی که نازل کرده توریت را
بر موسی علیه السلام واگر مجوسی یعنی گبر باشد
سوگند بدهد اورا بخدائی که آتش را آفریده

صح است - درست - خط زند

قاعدهٔ هفتاد و ششم

در جائیکه دعوی بر مال قلیل باشد و مدعی علیه
شخصی باصلاحیت بود نباید که قاضی براو

تغلیظ یمین یعنی سخت کردن سوگند نماید زیادت صفات مانند بالله الرحمن الرحیم اما اگر مدعی شخصی ناصالح باشد و یا مالیکه دعوی آن مشتهر مال خطیر باشد جایزست قاضی را تغلیظ یمین بصفات مذکوره

محمد رستم دوستی خطاط لله

قاعدهٔ هفتاد و هفتم

اگر مدعی اراده داشت که مدعی علیه را بطلاق و یا عتاق و مانند آن سوگند دهد قاضی را باید ست قبول نکند و اکتفا باسم خدا نماید

محمد رستم دوستی خطاط لله

قاعدهٔ هفتاد و هشتم

هرچند در متون فقه قسم را بعضی اسم خدا یا چیزی دیگر
مانند کعبه و نبی و قرآن شریف سوگند دانسته اند
ولی چون متاخرین فقها فتوی کرده اند که قسم به
قرآن شریف سوگند ست و نیز بسبب آنکه مردم
افغانستان در قسم خوردن به اسم خدا دلاور و بی باک
شده اند و از قرآن شریف بسیار احتراز می نمایند
فرمان مبارک حضرت ظل سبحانی مطابق اقوال
متاخرین چنان شرف صدور می پذیرد
که در معاملات خطیره قاضی را حکم ست که سوگند
بقران شریف مدعی علیه را بدهد و به معنی

و ما فی القران قسم بخورد

مع السّلام درست خط لند

قاعدهٔ ہفتاد و ہشتم

اگر قاضی مدّعی علیه را بسوگند خوردن اسم خدا القرار قاعده ہفتاد و پنجم و بقرار قاعدهٔ ہفتاد و سیوم سه بارا و را خطاب کند که سوگند بخور و الّا نه حکم میکنم بر تو و مدّعی علیه انکار کند از سوگند و یا سکوت نماید در ہر سه بار قاضی را لازم شد حکم کردن بر ملامتی مدّعی علیه ؛

صحیح است درست خط لندن حفظ

قاعدهٔ هشتادم

اگر قاضی مامور نماید مدعی علیه را به سوگند به طلاق وعتاق ویا امر کند او را به سوگند مغلظ که مقید باشد به صفات و مشارٌ الیه انکار نماید ازان قسم سوگند پس لازم نمی شود قاضی را حکم کردن بر وو نه ملامت میشود مدعی علیه به آن انکار

صح ۱۳۰۳ خط لله

قاعدهٔ هشتاد و یکم

بعد از فیصلهٔ دعوی یا موجب اقرار مدعی علیه ویا سوگند دادن او ویا به شهادت شهود مدعی

بر قاضی واجب میشود حکم و تا خیر در حکم مستحق عزل
و عقاب میگردد الا در چند صورت اوّل آنکه
بر شاهدان مدعی مدعی علیه جرح صحیح شرعی کند
او را مهلت باید داد تا آوردن شهودِ جرح دوّم آنکه
بعد از سوگند مدّعی علیه مدّعی طالب مهلت شود
که شاهدان خود را حاضر می نمایم سیوم آنکه قاضی را
شکی باشد در عدالتِ شاهدانِ مدّعی و میخواهد
تزکیهٔ آنها را بکند چهارم آنکه مدّعی و مدّعی علیه
باهم از اقربا باشند و قاضی باُمیدِ صلح
در حکم بر ایشان مهلت نماید پنجم مسئله که مشکل افتاده
و قاضی دران مسئله از سر کردهٔ خود بکتابت مشورت نمود

البته تا رسیدن جواب بد و مهلت باید کرد

صح است درست غلط شد

قاعدهٔ هشتاد و دویم

چون شرایط ملاستی به قرار قواعد سابقه موجود شود و قاضی را لازم آید که حکم نماید پس لازم است که بدین الفاظ حکم کند تا حکمش صریح باشد و دران ابهام نباشد مانند آنکه قضا کردم بر تو و حکم کردم بر فلان جهة فلان به این مبلغ و یا این مقدار و غیر آن و یا بگوید که نافذ کردم قضا بر فلان از جهة

فلان و اگر قاضی بگوید مدعی و یا مدعی علیه را
که نمی بینم مر ترا حقی درین معامله و یا
برین کس فقها گفته اند که این لفظ حکم نمی شود

[illegible]

قاعدهٔ هشتاد و سیوم

چون قاضی بموجب قاعدهٔ سابقه
حکم بکند بهتر آنست که خود قاضی به خط خود
در خانهٔ چهارم صفحهٔ کتاب محاضر الفاظی که
بدان حکم کرده بنویسد و اگر خود نتواند کاتب را
بفرماید که بنویسد

آن الفاظ را

صحیح است درست خط شد

قاعده هشتاد و چهارم

چون قاضی و یا کاتب الفاظ حکم را بقرار
قاعدهٔ سابقه در موقع خود نبوید لازم است
نام کتابیکه از روی آن حکم کرده هم در آن
خانه مذکور نبوید و باب و فصل مسئله مذکور را
در آن کتاب نیز در انجا معلوم نماید :

صحیح است درست خط شد

قاعده هشتاد پنجم

چون مدعی علیه بموجب حکم قاضی ملزم گردد و مامور شود باداى حق و ایصال آن بمدعی و مدعی خواهش کند حبس مدعی علیه را تا هنگام اداى حقش پس مذهب صحیح درین مسئله آن است که اگر حق بر ذمه مدعی علیه باقرار خودش ثابت شده باشد در اول وهله حبس آنکس جایز نیست بلکه گفته شود باو که برخیز و راضی کن خصم خود را پس اگر راضی کرد مدعی را فبها و الا اگر مماطلت و دفع الوقت کند بعد ازان حبس او بر قاضی لازمست و در صورتیکه حق بر ذمه مدعی علیه بعد از انکار بشهادت ثبوت شده باشد فی الفور بر قاضی لازمست که او را محبوس نماید

[illegible] خطه

قاعده هشتاد و ششم

چون قاضی بموجب قاعدهٔ گذشته حکم بر حبس مدعی علیه
نماید و مدعی علیه سوال کند از قاضی که من مفلسم و مدعی بر احوال
من واقف ست لازم ست که قاضی از مدعی جویا شود هرگاه
اقرار کرد خود مدعی با فلاس او البته محبوس نمیشود اما بعد
درخواست مدعی علیه قاضی را نمیرسد که از مدعی
جویان افلاس و غنای او گردد

منسوخ شد
دستخط

قاعده هشتاد و هفتم

محبوس می شود مدعی علیه در هر دینی که بدل مال باشد

ویا لازم شده باشد بذمه او بعقدی از عقود مانند اجاره و کفاله و مهر مؤجل و حدود و قصاص
و در ماسوای این صورتها مدیون محبوس نمیشود و آن مواضع را که در آنها مدعی علیه مدیون بعد از
دعوی افلاس محبوس نمیشود فقها در نه صورت حصر نموده اند اول مال بدل خلع منکوحه دوم
مال بدل غصب سیوم مال بدل اشیائی تلف شده چهارم مال بدل خون عمد پنجم مالیکه بدل آزاد کردن
حصه غلام شراکت حسب شرع بر ذمه کسی ثابت شود ششم مال بدل جنایتها هفتم نفقه قریبی
که لازمست نفقه دادن بایشان هشتم نفقه منکوحه نهم مهر مؤجل فلهذا فرمان مبارک
بموجب احکام فقه صادر میگردد که اشخاص مذکوره را لازمست در هنگام ثبوت افلاس شان محبوس نشوند

درست خط ندیم است

قاعده هشتاد و هشتم

محبوس نشود پدر بعوض دین مگر بیک کس اول طفل صغیر که بذمه اش دینی باشد و آن طفل

محبوس نمیشود بلکه وصی پدرش در عوض او محبوس میشود دویم پدر و پدر کلان و مادر و مادر کلان در عوض نمیشود
در قرض اولاد خود سیوم خداوند محبوس نمیشود برای دین غلام خود چهارم غلام رقیق و پنجم غلام مکاتب
محبوس نمیشود در دین خداوند خود ششم خداوند محبوس نمیشود در دین مکاتب خود هفتم مدیونیکه بسبب دین محبوس شود
و بعد از ثبوت افلاس رها گردد آنهم محبوس نمیشود مگر بعد از ثبوت غنا هشتم محبوس نمیشود شخصی
که دین ذمه او تا شش دو مال او بقدر مسافت سفر دور بود و قاضی هم بران علم
داشته باشد البته انتظار تا آمدن مال او لازم است نهم عاقله شخصی که جنایت کرده
بسبب دیت قتل و خطا و قیمت جراحات محبوس نمیشود ÷÷÷

[illegible]

قاعده هشتاد و نهم

هنگامیکه قاضی حکم کند بر بندی نمودن شخصی لازم است که

نام او و نام پدر و نسبش و اسم و نسب شخصی که خصم او بود
در دیوان خود ثبت نماید و نیز مالی که بسبب آن مستحق
حبس گردیده با تاریخ داخل شدن او در زمرهٔ محبوسین
و مقدار زمانه قید او اگر معین باشد همه را بنویسید

مسم اسم در دست خط تند

قاعدهٔ نودم

هر چند در کتب فقه نوشته اند که کاغذ مانند آنکه در دیوان محکمه
ثبت مینمایند تقسیم سابق به محبوس هم داده شود ولیکن چون
فعل نیک با فائده است عیبی ندارد که کاغذی تقسیم مذکور
در دست محبوس باشد تا از روی همان کاغذ تاریخ حبس

ومدت قیدش بخود او نیز معلوم باشد بلکه لازم است همین حقیقت را
بر تختهٔ چوبی نوشته به محبوس بسپارد

صحیح است درست خط [illegible]

قاعدهٔ نود و یکم

هر قاضی که در قریه‌ها کسی را محبوس کند لازم است بدست
حاکم سپرده رسید ازو بگیرد و حاکم قریه باید دست آن
محبوس را بحاکم کلانی که او در زیر اطاعت اوست برساند
و رسید حاصل کند

صحیح است درست خط [illegible]

قاعده نود دوم

خانه که دران مدیون را محبوس می کنند و در عرف ما آنرا زندان مینامند باید ست درشت بی مفرش وزیر پائی باشد و نگذارند محبوس را که بیرون آید ازانجا جهة نماز جمعه و جماعت نماز پنجگانه و نماز جنازه وحج فرض و برای آمدن ماه رمضان و عید فطر و عید اضحی هرچند ضامن بدهد و اینهمه تشدید و تغلیظ در شریعت بر مدیون بجهة آنست که صیانت اموال از جمله اصول نظام عالم و رءوس قوام وجود بنی آدم است پس هر کس که برهمزن آن نظام شود باید ست بتعذیب گرفتار باشد

[illegible]

قاعده نود و سوم

چون در کتب فقه نفقهٔ هر شخصی که بجهة منفعت دیگری محبوس باشد
بر ذمهٔ همان شخص است که منفعت حاصل مینماید پس لازم است
که مدعی یعنی شخصی که قرض بر ذمهٔ محبوس طلب دارد و آن شخص
بجهة ادای مال او محبوس شده نفقهٔ محبوس را بقدر کفاف
بدهد و مدعی هر چند مبلغ که در نفقهٔ محبوس صرف کرده بر قرض
بیفزاید و بر ذمهٔ محبوس محسوب دارد و محبوس بایدست
چون قرض سابق را ادا مینماید مبلغ نفقهٔ که بر و شده
نیز ادا نماید

مح ۱ ـ ۳ و ۳ ـ خطـ ته

قاعده نود و چهارم

شخصی که بسبب دین محبوس شده نمیشاید انکه اورا لت وکوب کنند
و نه آنکه اورا برهنه کرده در آفتاب ایستاده نمایند و نه آنکه [illegible]
اورا بایستاده شدن درحضور صاحب قرض و باید است
که از خوردن طعام و بیع و شرا و پوشیدن لباس و زدن
خوشبوئی و غسل کردن درون زندان اورا ممانعت نمایند
و از روشن کردن چراغ در درون زندان نیز منع نکنند

[illegible] خط زد

قاعده نود و پنجم

جائز است زدن محبوس مدیون در

سه حالت اول آنکه ممانعت کند
ازادای کفارت ظهار دوم آنکه ممانعت کند
از نفقهٔ قریبی که فرض باشد نفقه اش برو سوم آنکه
قاضی را مدلل شود که محبوس حیله برای گریختن برپا مینماید
ویا التجا بمردم زور آور می برد که او را از قید بنوعی برهانند
پس درین سه حالت جائزست که محبوس را بزنند

صحح الله دوست خطانه

قاعده نود و ششم

چون در شریعت غرا نفقهٔ شخص محبوس بر صاحب
دین است بر حاکمی که حسب الفرمان مبارک محبوسین

اطراف نزد او مجتمع میشوند لازمست شخصی امینی
صالحی جهة سرپرستی محبوسین مقرر کنند تا آب و
نان شانرا از صاحبان دین حصول نموده بقدر
کفاف بایشان برسانند و در احوال محبوسین نظر داشته
باشد که خلاف قاعدهٔ مقرر کسی اذیت بیجا بایشان نرساند

صح است درست خط شه

قاعده نود و هفتم

اگر شخصی بسبب دین کسی محبوس شود و شخصی دیگر
بیاید و اظهار نماید که بر محبوس دعوی دین دارم پس قاضی
بیرون آرد محبوس را از زندان و با مدعی یکجا

کرده هرگاه بموجب شریعت غرّا دین برا و ثابت
شود آنرا هم در دیوان قضا ثبت نماید تا اگر محبوس
مذکور ادای دین اول را بکند بسبب این دین دیگر محبوس ماند و رها نشود

حکم است درست خط لند

قاعده نود و هشتم

اقتضای مدّت حبس مدیون مفوض برای
قاضی ست پس شخص محبوس اگر سرکش و شوخ
چشم و بیحیا باشد البته تا موجود بودن این اوصاف
در او باید محبوس بماند و هر وقت که قاضی را عجز و انکسار
او مدلل شود و معلوم کند باجتهاد خود که اگر

محبوس غنی میبود البته خود را باین فلاکت و مشقت نمی انداخت لهذا باید از حبس رها شود

[illegible] خط شد

قاعده نود و نهم

چون بر قاضی ظاهر شود که آن شخص محبوس مفلس است
و قاضی او را رها میکند ضامن ازو گرفته نمی شود
مگر در سه حالت یکی آنکه مال مال یتیم باشد و یا اوقاف
و یا صاحب مال که مدعی بود غائب شده باشد درین سه مسئله قاضی
را حکم است که ضامن گرفته آن شخص را رها کند

[illegible] خط شد

قاعده صدم

قاضی را بایدست که چون مفلس را بسبب ثابت شدن
افلاس او بحضورش رها میکند خط افلاس بدست
او بدهد و در دیوان وقضا آن خط را ثبت نماید تا اگر
آنکه مدعی سابق و یا دیگر قرضداران بران شخص باری دیگر دعوی
کنند و قید او را بخواهند مقید نشود مگر آنکه مدعیانش اثبات غنای او نمایند

صحیح است درست خط ند

قاعده صد و یکم

محبوسی که وجه دین خود را موجود کرده میخواهد برساند و خود را از حبس رهاند.
لیکن مدعی بسبی از اسباب غائب باشد قاضی اختیار آنرا دارد

که یا همان مال را متصرف شده جهة غائب نگهدارد و او را رہا کند و یا انکه ضامن معتبر ازو بگیرد که بعد از حاضر شدن غائب آن ضامن مال را باو برساند و او را رہائی بخشد

صح است درست حط لله

قاعدهٔ صد و دویم

هرچه از اموال و اجناس و دیگر متملکات شخصی که بسبب دین محبوس شده ظاهر شود و بدست آید پس اگر آن اجناس از جنس همان اشیا باشد که مدعی بر ذمهٔ محبوس طلب دارد البته بی اجازت مدیون آن چیز را بعینه بمدعی بدهند و اگر این اجناس باجناسیکه یدعی

طلب دارد مخالف باشد بر قاضی لازم است
که مجبور کند محبوس را که بدست خود آن اشیا را
بفروش برساند اگرچه بقیمت کم باشد

[illegible]

قاعده صد و سوم

قاضی را باید است که از مسکن و لباس و فراش که برای محبوس ضروریست
و در روز و شب بی آن معاش نتواند بجهة محبوس بگذارد و آنرا از فروش
برساند و ما سوای اسباب ضروری هرچه باشد لازمست بفروش برسد

[illegible]

قاعده صد و چهارم

اکر محبوس را بر ذمه دیکری قرض باشد لازم است که
قاضی همان محبوس را مجبور کند بر انکه با آن شخص دعوے
نماید و قرض خود را از ان شخص کرفته بمدعی برساند
و اکر مدیون او تمرد و انکار نماید لازم است که
همان متمرد محبوس کردد و خود محبوس رها شود

مے است درست خط اند

قاعده صد و پنجم

اکر قاضی را مدلل شود که مدعی علیه را در شهر و قریب
آن مال نیست و در شهر دیکر مال دارد امر کند صاحب دین را

برانکه برادر محبوس را از حبس وضامن سر از و بگیرد
تا زمانیکه در تجارت رفته مال را حاضر نماید

صح ا - و - خط لند

قاعده صد و ششم

بر قاضی لازمست که بعد گذشتن یک ماه از محبوس
تفحص نماید اگر ادای حق مدعی بنماید لازمست که رها شود و
اگر همچنان دعوی افلاس مینماید قاضی را میباید که از همسایگان
و معامله‌داران و نزدیکان محبوس تفحص نماید هرگاه اخبار کردند
بر افلاس او لازمست که برادر محبوس مذکور را از حبس
و گفته‌اند اگر یک شخص معتبر از افلاس او اخبار نماید نیز قاضی را

جائز نیست که او را رها کند

حکم است درست خط انند

قاعده صد و هفتم

برجائیکه اخبار را افلاس مدیون مذکور را میکنند لازم نیست که شهادت بلفظ اشهد ادا نمایند بلکه محض اخبار در این چنین معاملات کفایت ست

حکم است درست خط انند

قاعده صد و هشتم

محض برای آنکه قاضیان و مفتیان را در خصوص حکم کردن از طرف

قرین الشرف حضرت ظل اللهی دستور العمل بدست باشد
فرمان واجب الاذعان چنان صدور می یابد که بر قاضی و
مفتی لازم ست که او لاحکم بر مسئله کند که دران امام ابو
حنیفه و امام ابو یوسف و امام محمد رضی الله تعالی
عنهم متفق باشند و ازین قسم مسئله مطلقا تجاوز جائز نشمارند
و اگر امام ابو حنیفه با صاحبین خود یعنی امام ابو یوسف و امام
محمد در مسئله مختلف باشند حکم بر قول امام ابو حنیفه رضی الله
تعالی عنه در جمیع احوال نمایند مگر در بعضی معاملات که متاخرین
قول یاران را با جماع قوی کرده باشند و اگر قول
امام دران مسئله یافته نشود و اختلاف درمیان
اصحاب امام باشد پس او لاً بقول امام ابو یوسف

خصوصا در مسائل قضا وثانیاً بقول امام محمد وثالثاً
بقول امام زفر ورابعاً بقول حسن زیاد بنمایند واگر اختلاف
درمیان متاخرین باشد عمل بر قول متون اقدمست
از شروح وعمل بقول شرح اولیست از عمل بقول فتاوی
ودر فتاوی اگر اختلاف واقع شود فتاوی قاضیخان
مقدمست بر دیگر فتاوی

کے اس درست خط زد و خط

قاعدهٔ صد و نهم

علاماتیکه فقها برای فتوی در کتب فقه مقرر فرموده اند اینست
علیه الفتوی وبه یفتی وبه ناخذ وعلیه الاعتماد وعلیه عمل الیوم

وعلیه عمل الائمة وهو الصحیح والاصح والاظهر والاشبه
والاحوط وفیه الاحتیاط والاوجه والمختار پس ای بتعین
حدود حکم قاضی مطابق کتب فقه فرمان مبارک چنان
شرف صدور می یابد که در محل اختلاف قاضیان باید است
بر هر مسئله که لفظ فتوی باشد بهر صیغه که بود حکم کنند
و در میانه علیه الفتوی و به یفتی لفظ اخیر را معتبر دانند که افاده
حصر میکند والفاظ اوجه واظهر واحوط را از ظاهر و وجوبه
احتیاط مؤکدتر شمارند واگر یک شخص فقیه یک مسئله را
صحیح گفته باشد و مخالف ان مسئله را همان فقیه اصح گفته
پس لفظ اخیر را محکم دانند واگر فقیهی یک
مسئله را صحیح گفته

باشد وفقیهے دیگر ہمان مسئلہ را اصح گفتہ دراینجا
صحیح را مقدم شمارند کہ محل اتفاق شان است
و در کتاب درمختار از رسالۂ آداب المفتیین
ذکر کردہ کہ چون در کتابے معتمد از کتب مذہب
خود قاضے مسئلہ را بہ بیند کہ زیر آن نوشتہ باشد
ہو الصحیح ویا ہو الماخوذ بہ ویا بہ یفتی وعلیہ الفتوے
نیرسد قاضی را کہ برخلاف آن حکم کند برکافہ قضات
لازمست کہ چون حکم میکنند این تفریق را ملحوظ داشتہ
باشند واین ترتیب را از دست ندہند

تم الرسالۃ بخط رند مغلط

قاعده صد و دہم

قاضی را نمیرسد که حکم کند بر اقوال ضعیفه و مسائل
مرجوحه چنانکه در کتاب قنیه زاہدی که مشتمل بمسائل
ضعیفه ہست و نباید که حکم نماید از روی کتاب درّ مختار
و نہر و عینے شرح کنز و اشباه بی دیدن شرحهای
آن زیرا که از انہا بسبب اختصار عبارت فہم مراد
بخوبی نمی شود و نیز حکم نکند بر کتبی که احوال مصنفین
آن ظاہر نباشد و بر قاضی لازمست که چون
در کتب معتبره مسئله بیابند که آنرا ظاہر روایت
گفته باشد و خلاف آنرا گفته باشد که در نوادر
است البته عمل بظاہر روایت نماید و اگر روایت

نوادر با فتاوی مقابل شود حکم به نوادر لازم است

صح است دستخط

قاعده صد و یازدهم

در مسئله که حکم بشرائط موصوفه در کتب متعارفه یافت نشود
و قاضی نتواند بران مسئله حکم نماید لازم است که
استفتای آن مسئله را بواسطهٔ مراسله از خان علوم
بنماید زیرا که مشورت بکتابت سنتی قدیمیست پس اگر آن
مسئله بتحقیق و تدقیق علمی احتیاج داشته باشد البته خان علوم
جواب آنرا از روی علم خواهد نوشت و اگر تعلق بحکم بادشاه
ورای سلطان داشته باشد البته خان علوم از نظر مبارک در کتاب

گذرانیده انچه فرمان شود بجهة قاضی ارسال خواهد داشت

صحیح است و درست حظ الله

قاعده صد و دوازدهم

هر قاضی که حکم بجور یعنی خلاف حق بکند البته از دو حال
خالی نخواهد بود یا آنکه شهود مردود الشهادت بودند و قاضی
از احوال شان اطلاع نداشته و بعد از حکم ظاهر شدند و یا خود
مقضی له اقرار کرد که این چیز حق من نیست و قضا صحیح واقع
نشده البته رد میشود قضا پس اگر آن مالیکه بران حکم شده
حق بنده باشد و استرداد آن امکان دارد مانند آنکه
بندهٔ آزاد شده و یا زنی بحکم او طلاق کردیده و یا مالی بود

البته همان مال پس بمالکش داده میشود وزن لشوهر
اصلی خود سپرده میشود وبندهٔ آزاد شده پس غلام
میگردد واگر آن مالیکه بران حکم شده چیزی باشد که
استرداد آن امکان ندارد مثلاً اینکه حکم بر قصاص
کرده باشد وقصاص هم واقع شده باشد درین حالت
مقضی له در عوض شخص قصاص شده بقصاص نمیرسد
بلکه دیت در مال مقضی له میشود واگران مالیکه بران
حکم شده حق خدا باشد مانند آنکه قاضی حکم کند
بحد زنا ویا شرب خمر بر کسے وآن شخص را بحد برساند
بعد ازان حقیقت احوال ظاهر شود ضمان آن
در بیت المال است اینهمه احکام در وقتی ست که قاضی

قصداً حکم خطا نکرده باشد و اگر قاضی اقرار کند بر آنکه حکم را قصداً بخلاف واقع کرده ام پس ضمان برخود قاضے است و لازم ست که تعزیر شود و معزول گردد اما حالتیکه خود قاضے اقرار کند که من در فلان معامله خطاءً بخلاف واقع حکم کرده ام قول او در حق مقضے له قبول نمی شود و حکم قضیه بحال خود میماند

صحیح است درست خط ند وفقط

قاعدۂ صد و سیزدهم

چونکه نماز جمعه و صلوٰة عیدین از اعظم شعائر اسلام و اکبر معالم دین حضرت خیر الانام ست فرمان همایون والا

مطابق کتب معتبره فقه شریف صادر میگردد که
بر جمیع قضات وحکام لازمست که در هر موضعی
از مواضع تعلقهٔ خودها که در کلان ترمساجد آن موضع
ساکنین آن نگنجد مردم را جمع کرده نماز
عیدین وجمعه ابرپا دارند که از طرف قرین
الشرف بشما درینباب اذن ست

[illegible]

قاعده صد وچهاردهم

چون بموجب شرع شریف دفع فتنه وفساد از ملک واجبست
لهذا فرمان مبارک شرف صدور مییابد که قاضی را بایدست

که چون از فساد کردن شخصی در اموال و نفوس مسلمانان واقف
شود و بداند که ازین شخص ضرر در مملکت خواهد رسید لازمست
که حکم بر حبس او نموده بحاکم وقت بسپارد و اگر قاضی
با وجود اطلاع بر فساد شخصی در حبس او اهمال
نماید البته در آخرت بغضب الهی معاقب
خواهد گردید و در دنیا بعقوبت شاهنشاهی معذب خواهد شد

صح است و دستخط

قاعدهٔ صد و پانزدهم

احکامیکه از حضور سلاطین ماضیهٔ افغانستان در فصل خصومات
صادر گردیده باشد و یا از حضور لامع النور فیصله مقدمهٔ بظهور رسیده...

ونزد قاضی ثابت گردد بقرار ثبوت شرعیه البته بقرار حکم
کتب فقه آن را نافذ دانسته تخلف ازان جائز نشمارند
واگر حاکم و نایب الحکومه و یا کوتوال در معامله
حکم کرده باشد البته حکم شان نافذ نیست و
قاضی را از سر نو میرسد که مقدمه مذکور را بشنود

صح است درست خط [illegible]

قاعده صد و شانزدهم

برقاضی لازم ست که فصل خصومات و قطع منازعات را
بنفس خود متصدی شود و بحضور خود فیصله نماید و خلیفه
و نایب مقرر نکند از طرف خود مگر آنکه در خصوص خلیفه گرفتن

فرمان صریح از طرف قرین الشرف بدست داشته باشد
ویا آنکه حضرت ظل اللهی آن شخص را بلقب قاضی القضات
ملقب نموده باشد البته درین هر دو حالت
بقرار حکم کتاب ردمختار و سائر کتب فقه جائزست
که در اوقات ضرورت خلیفه از طرف خود نصب کند

حکم استحسن و رست خطاً

قاعده صد و نود هم

همچنان که قاضی را خلیفه گرفتن بی اذن سلطان عصر جائز
نیست چون خلیفه باذن بگیرد معزول نمیشود بعزل او مگر آنکه
از جانب سلطان اختیار عزل را هم

داشته باشد و در فرمان او صریح ثبت بود و یا آن که ملقب بلقب قاضی القضات شد در آنجا درست ست که بعد از نصب خلیفه خود را عزل کند

صح است درست خط رند

قاعده صد و هژدهم

هرچند در کتب فقه بنا بر قول متقدمین قاضی را در بعضی مواضع جائز شمرده اند حکم کردن بعلم خودش ولی بسبب فساد زمانه و تغیر احوال مردم مطابق فتوی متاخرین که در اشباه و نظائر و کتاب رد محتار آمده فرمان همایون والاچنان شرف

صدور می یابد که قاضی را از طرف قرین الشرف
حضرت ظل اللهی اجازت آن نیست که بموجب
علم خود بی دلیل شرعی در واقعه حکم نماید

صح الاسم مستحفظ

قاعده صد و نوزدهم

اگرچه بعد از قاعده سابقه قاضی را جائز نیست که بعلم خود
حکم نماید اما اگر شخصی را قاضی به بیند که سکران ست
و بوی شراب از دهن او می آید جائز ست قاضی را
بسبب تهمت او را تعزیر نماید و اگر علم قاضی بیاید بر
کسی زن خود را طلاق داده و یا غلام خود را آزاد کرده

ویا مال کسی را غصب نموده جائز ست قاضی را که آن
غلام ویا آن زن ویا آن مال را از تصرف او کشیده بدست
امینی بسپارد تا اگر بحجت شرعی ثابت شود البته قاضی
حکم خواهد کرد واگر ثابت نشد واپس بدو سپرده خواهد شد

قاعده صد و بیستم

بر قاضی لازم است که کتاب ثبت محاضر وسائر وثیقه‌های
شرعی را در هنگام برخواست باخود بردارد وبکاتب
نسپارد ودر همه حال حفظ وصیانت کتاب وثائق
را بنفس خود باید بکند ودر آن خصوص بهیچ احدی

اعتماد ننماید تا مبادا حک و اصلاحی در آنها
واقع نشود و بواسطهٔ آن اختلافی پدید نیاید
و قاضی بسبب عدم احتیاط بعقاب الهی
و عتاب شاهنشاهی گرفتار نگردد

صح است دستخط

قاعده صد و بیست و یکم

در تعلق هر قاضی از قضات افغانستان اگر
مسافری بمیرد و مال و متاع بگذارد و ورثهٔ او در جائی
باشند که آمد و رفت اهالی آنجا در مملکت افغانستان
غالباً صورت پذیر نبود مانند افریقا یعنی مملکت حبش

وعربستان وچین وسائر بلاد دور دست و آن شخص
متوفی قرضدار جماعتی باشد قاضی را لازم است که وصی
از طرف میت نصب کند تا مال ومتاع او را بفروش
رسانیده قرضهای مردم را از وجه آن برساند و ذمه میت
مذکور را از قرض بری نماید اما بعد از انکه قرضداران مذکور بحضور
قاضی قرضهای خود را بر متوفی مذبور حسب الشرع ثبوت برسانند
وانچه زائد از قرضهای مردم باند لازم است که وصی را امر
کند که مال را بحاکم خود سپرده رسید بمهر خزانه دار بیت المال
دار السلطنه جهة تمسک خویش حاصل نماید تا اگر ورثهٔ
آن شخص متوفی وارد شود بموجب همان تمسک مال ورثهٔ
مذکور را از خزانه داده شود و باید که جمیع احوال آن شخص با بیانه

مال و منال او در دیوان قضا ثبت بود * *

صح درست خط از حفظ است

قاعده صد و بیست دویم

هرگاه شخصی در تعلقهٔ قاضی غائب گردد و مال و متاع در عقب بگذارد پس اگر احوال آن شخص هیچگونه معلوم نباشد و از محل سکونت و مرگ و زند گی او اطلاعی و اموال او از قبیل آنچیزها باشد که خراب و فاسد می شود و یا نقصانی بدانها راه می یابد مانند کالا و غلام و کنیز و سائر اموال منقوله در آنحالت بهتر آنست که قاضی اموال مذکوره را بفروش رسانیده وجه آنرا بقسمی که خیر بداند جهته غائب نگهدارد اما در حالتی

که مال مذکور ازان قبیل باشد که فاسد وخراب نمی شود
مانند زمین و املاک اگر نفروشد بهترست واگر
بفروشد نیز جائزست

صح است دستخط الله

قاعده صد وبیست وسیوم

هرگاه شخصی در تعلقه قاضی بمیرد و یکی ورثه و یا بعضی ازانها
صیغر باشند و شخص متوفی وصی بزندگی خود مقرر ننموده
همان ست که قاضی بموجب قاعدهای سابقه از طرف خود
وصی برای صیغران مقرر میکند و اگر احیاناً در پیدا شدن وصی
تعطیلی واقع شود البته تا پیدا شدن وصی قاضی اختیا

آزاد دارد و مستحبست که مال صغیر از شخصی معتبر بطریق
قرض و یا امانت بسپارد و ضامن و حجت از ایشان
گرفته نزد خود نگهدارد و بعد از موجود شدن وصی
مال مذکور را بدو تحویل نماید اما قرض گرفتن
آن برای خود قاضی جایز نیست

[illegible]

قاعده صد و بیست چهارم

هرگاه شخصی بمیرد و وصی جهته ورثه صغار خود مقرر نکرده باشد
و قاضی هرچند سعی و تلاش نماید وصی جهته ایشان موجود
نشود و بالفرض هیچ احدی بی اجرت با مر وصایت

اقدام نکند قاضی اختیار آنرا دارد که شخصی را
باجرت مثل بجهة وصایت وسرپرستی صغیران
مقرر فرماید تا اموال ایشان ضایع نشود

صحیح است درست خط شد

قاعده صد وبیست وپنجم

برکافه قضات افغانستان واجب ولازم ست که از
احوال واوضاع وصیان تعلقه های خود باخبر ومستحضر
باشند که غبن وخیانت وعطالت وبطالت درمعاملات
وصایت نمایند پس اگر غبن وخیانتی از ایشان درک
نمایند البته بایدست آنانرا معزول کرده بجای ایشان دیگریرا

نصب کنند واگر نافهمی در امورات وصایت وعطلت
وبطالت از وصیان فهم نمایند لازم است شخصی
فهمیدهٔ را در امر وصایت با آنان شریک نمایند که
اموال صغیران از تضیع مصئون ومامون ماند وخللی در کارشان نیفتد

قاعده صدوبیست وششم

اگر منکوحه شخصی بر شوهرش دعوی طلاق در نزد قاضی
نماید ودو نفر شاهدان مستور الحال که احوال عدالت
شان بقاضی معلوم نیست بر طبق مدعای خود بگذارند در آن
حال قاضی را جائز است که یک نفر زن امینه را جهة

حفاظت آن زن مقرر نماید تا شوهرش را از مجالست
و مخالطت تا هنگام تزکیهٔ شهود ممانعت کند
و چون تزکیهٔ شاهدان ظاهر گردد البته حکم بر مفارقت
خواهد نمود و اگر تزکیهٔ شهود صورت نگیرد زن امینه را
برخواست کرده حکم بر ابقای نکاح خواهد فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

قاعده صد و بیست و هفتم

هر گاه کنیز و یا غلام شخصی دعوی آزادی خود نموده دو نفر
شاهدان مستور الحال در نزد قاضی بر آزادی خویش
بگذرانند قاضی را جائز ست که تا ظهور تزکیهٔ شهود

آن کنیزه وغلام را ازصاحبش جدا نماید
اما کنیزه را بزنِ امینه وغلام را بشخصی با دیانت
بسپارد پس اگر تزکیه شهود نزد او متحقق گردد البته
حکم بر عتق آنها خواهد نمود والانه ایشان را
واپس بصاحبش مسترد خواهد فرمود * *

صحیح است دستخط ند

قاعده صد و بست و ششم

هرگاه شخصی بر غلام کسی دعوی غلامی کند و دو شاهد مستور الحال
بحضور قاضی بر مدعای خود بگذراند و مدعی خواهش آن نماید که پیش
از تزکیهٔ شهود غلام را از مدعی علیه جدا کند قاضی را لازم نیست

که غلام را از مدعی علیه جدا سازد و بیشاید که از مدعی علیه ضامنی بگیرد که
متکفل سر خود مدعی علیه و غلام شود پس امر کند مدعی علیه را بر آنکه بهان
ضامن خود را از طرف خویش وکیل سازد که اگر مدعی علیه غایب شود
وضامن او را حاضر کرده نتواند مدعی با ضامن مذکور بعد از
تزکیهٔ شهود حاضر گشته تا قاضی حکم برو نماید و اگر مدعی علیه از دادن
وکیل ابا آرد قاضی را نمیرسد که او را مجبور نماید بدادن وکیل
و اگر از دادن ضامن ابا کند البته مجبور میشود بدادن آن
و اگر مدعی علیه ضامن پیدا کرده نتواند قاضی را میرسد
که مدعی را بگوید که ملازمت کن با مدعی علیه و غلام و جدا مشو از ایشان
و اگر مدعی ملازمت نتواند و بر مدعی علیه هم اتهام
و یا بدکاری بود جائز است که بجهت صیانت حق مدعی

غلام را بدست امینی بسپارد و از مدعی علیه جدا نماید ✤

حکم اشتهار درست خط بند

قاعدهٔ صد و بست و نهم

اگر قاضی بر شخصی اطلاع یابد که معروف و مشهور به فسق و فجور است و غلامی صبیحی دارد که محل خوف است قاضی را جائز است که بطریق امر معروف و نهی منکر آن غلام را از آن شخص فاجر و فاسق جدا نموده بدست امینی بسپارد و صاحبش را مامور نماید بر آنکه آن غلام را بفروش رساند

حکم اشتهار درست خط بند

قاعدهٔ صد و سی ام

هرگاه دعوی نماید شخصی بر اموالِ منقوله و دو نفر شاهدانِ
مستور الحال شهادت بر طبق مدعای مدعی ادا نمایند
و مدعی اکتفا بضمان گرفتن نکنند و از قاضی درخواست نماید
که مال مذکور را نزد امینی بگذارد پس اگر مدعی علیه
شخصی فاسق غیر معتمد باشد جایزست که آن مال را بامین
بسپارد و اگر دعوی املاک و اراضی باشد جایز نیست
که آنرا نزد امینی بگذارد مگر آنکه درختانِ بار و رثمردار بود
در آن حالت جایزست که تا حین انفصال مدعا به را بدست امینی بسپارد

[illegible] خطاط

قاعدهٔ صد و سی و یکم

هرگاه دو شخص را دعوی بسبب اشیائی واقع شود که آن اشیاء
بزودی فاسد و خراب میشوند مانند گوشت و میوهٔ تازه
و سایر چیزهای سریع الفساد پس اگر مدعی اظهار نماید
که شاهدان را حاضر نیاورده ام امّا در شهر هستند گفته شود
بمدعی که اگر میخواهی سوگند بده مدعی علیه را و چون بسوگند
راضی شود و سوگند بدهد البته مدعی علیه را باید دست
مزاحم نباشد و اگر مهلت خواست که شاهدان خود را حاضر
می آرم درین صورت تا آخر مجلس اجازت ست که مدعی علیه را
باهمان مال معطل دارد و چون مجلس آخر شود او را بگذارد
و اگر مدعی ظاهر سازد که شاهدان حاضر دارم و شاهدان بر

مدعای خود بگذراند و قاضی بداند که تا تزکیهٔ شهود آن شی فاسد
و تباه میشود لازمست آن شی را بفروش رسانیده
قیمت آنرا از دعا دلی نگهدارد و هرگاه تزکیهٔ شهود مدعی ظاهر گردد
همان وجه را بایدست بمدعی بسپارد والا بمدعی علیه تحویل کند

[illegible]

قاعدهٔ صد و سی و دویم

در جمیع معاملات بایدست قاضی بعد از دعوی مدعی گوش
بر شهادت شاهدان بگذارد و حسب استدعای مدعی لازمست
بازخواست حقوق نماید مگر در پانزده صورت که در آنها اگر شاهدان
بیمدعی و بغیر دعوی نزد قاضی شهادت ادا نمایند بر قاضی

لازم میشود بازخواست آن حقوق و شنیدن شهادت شاهدان
در آنها و آن پانزده صورت اینست اول وقف دوم طلاق منکوحه
سوم تعلیق طلاق منکوحه چهارم حریت کنیز پنجم مدبره شدن کنیز
ششم خلع منکوحه هفتم رویت هلال رمضان هشتم نسب
نهم حد زنا دهم حد شرب یازدهم ایلا، دوازدهم ظهار سیزدهم
حرمت خسرت چهاردهم دعوی مولی نسب عبد پانزدهم
شهادت برضاع فلهذا فرمان همایون شرف صدور می یابد که
در چنین مواقع هرچند مدعی در محکمه حاضر نشود قاضی را لازم است
که بازخواست این امور را بنماید و شهادت شهود را بشنود

صحیح است دستخط ند

قاعدهٔ صد و سی و سیوم

هر قاضی از قضات که بسببی از اسباب از منصب قضا معزول شود
و یا از قضای الهی جان بجان آفرین بسپارد و بجائی او از حضور
لامع النور شخصی دیگر بر منصب او متعین گردد بر قاضی جدید واجب است
که مهر قاضی سابق را بحضور جماعهٔ مسلمین و خود آن قاضی
معزول شده اگر زنده باشد و اقربای او اگر مرده بود حاضر سازد
و در لفافه بپیچانند مهر خود را بر آن لفافه گذاشته ارسال حضور لامع النور نماید
و در خصوص فرستادن آن مهر باید محضری بنویسد و نام آن شخصیکه
بمعرفت او آن مهر ارسال حضور گردید لایقست که در آن محضر ثبت باشد

[illegible] دستخط کرده‌اند

قاعدهٔ صد و سی و چهارم

هرگاه قاضی سابق از منصب خود معزول شود و یا بمیرد و قاضی جدید بجای او مقرر شود بر قاضی جدید لازمست که کتابهای ثبت محاضر و سجلها و وصیت نامها و سیاههٔ اندازهٔ نفقات و جمیع آنچه تعلق بمکاتبات شرعی دارد از وی ضبط نموده در تصرف خود در آرد و سیاههٔ محبوسینی که بواسطهٔ دیوان مقید نموده و بحاکم سپرده از وی بگیرد و نظر در حال شان کند

مع اسم درست خط اند

قاعدهٔ صد و سی و پنجم

جمیع معاملاتی که در مابین اهالی مملکت واقع میشود و نزد حاکم می آید

از دو صورت بیرون نخواهد بود یا تعلق بدفترهای سرکاری و یا محکمهٔ
شرع خواهد داشت اموریکه تعلق بدفتردارد و نسبت بهما است که حاکم آن
معاملات را حسب استشارهٔ میرزائی که از طرفِ دفتربا او مقررست
بموجب قانونِ دفتر فیصله خواهد نمود و کارهائیکه موقوف برشرع
باشد البته آن مقدمات را قاضی انفصال خواهد داد پس
اگر حاکمی از حکام بهوای نفسانی در امورات و مقدمات شرعیه
مداخلت نماید و یا بخلاف قواعد دستور العمل قضا بامری اقدام کند
و یا یکی از اہل دعوی را بنوعی از انواع کمک و معاونت رساند
بر قاضی لازم ست که حاکم را از ارتکاب چنین امور ممانعت فرماید
و اگر برین عمل شنیع اصرار کند و ازین فعل قبیح منع نشود
واجبست که بواسطهٔ عرایض کوایف آن حال را بدار السلطنة

ارسال حضور لامع النور وخان علوم بدارد وخلاف قواعد شریعت را
در مملکت جایز شمارد ورنه خود قاضی مورد بازخواست آلیه
وعقوبت شاهنشاهی خواهد گردید

خط نمبر ۳

قاعدۀ صد وسی وششم

بر جمیع قضات بلاد وامصار افغانستان
ادامها الله بالامن والامان ظاهر وهویدا باد که منظور
نظر اعلیحضرت گردون بسطت عدالت بنیان
خدایگان مملکت افغانستان انتظام امور ملک و
ملت وتمهید بساط عدل ونصفت ست مدعای

اصلی و غرض کلی از اینقدر تکالیفات که بر وجود
سراسر بهبود پسندیده اند جز این نیست که قوم
افغانستان بزور همت شاهنشاهی بمراتب
عالی عروج نموده در عقل و فضل با جمیع دول
منظمه همسر شوند پس بر جای واثق از عنایات الهی
چنانست که همه عماید و معتبرین و قضات و جمیع مسلمین
درین امر کوشش و مساعی مصروف دارند و نیز بر رای
جمیع قضات واضح و لایح باد که جمیع حدود شرعیه
و تعزیرات دینیه که در کتب فقه مذکور است بقرار
امر شریعت غرا لازم است بجا بیارند و آنچه حدود و تعزیرات
بر مردم حسب الشرع ثابت شود و بموجب شرع بدان

اقدام می نمایند لازم ست سجل دران معامله مفصل
نگاشته و مهر خود و مفتیان محکمه بران زده بحاکم بسپارد
تا حاکم از روی همان حکم نامهٔ سیاسات و تعزیراتی که در کتاب
قوانین حکام از حضور لامع النور دستخط شده معمول دارند
وان کاغذ قاضی سند او باشد

حرره سید حسن خطه

تمّت باب الاوّل

آخر این باب را بحدیث نفیس نبوی علی قائلها الف الف صلوة اختتام میدهم
تا متضمن برکات دینی و دنیائی و سبب موعظت اهل دانش و عنایی باشد

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمْ

القضاة ثلثة اثنان فی النار وواحد فی الجنة رجل عرف الحق فقضی به فهو فی الجنة ورجل عرف الحق ولم يقض به وجار فی الحکم فهو فی النار ورجل لم يعرف الحق فقضی للناس علی جهل فهو فی النار

خاتمة الطبع

المنة لله که بفرمان همایون شان سرکار ذوی الاقتدار ادام الله اقباله و سلطنته
این کتاب که فی الواقع قانون شریعتی ست از برای قضات از تالیفات
جناب فیض مآب احمد جان خان الکوزائی بتاریخ یازدهم
ماه صفر المظفر سنه ۱۳۰۳ هجری باهتمام من کمترین
آفاق میرزا عبد الرزاق دهلوی
در مطبع دار السلطنه کابل
طبع گردید

